

یغما

سال بیست و یکم

شماره دوازدهم

اسفندماه ۱۳۴۷

ذی قعدة ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۶

فهرست مندرجات

صفحه :

میسعود سعدسلیمان :	بهار	۶۵۹
پروفسور رضارئیس دانشگاه طهران :	هدیه نوروزی	۶۶۰
دکتر محمود صناعی استاد دانشگاه :	روانشناسی اجتماعی	۶۶۴
دکتر رعدی :	ناسازگار	۶۷۳
دکتر خانلری استاد دانشگاه :	نامه‌ای ادبی	۶۷۴
فریدون تولی :	شکوفه نارنج	۶۷۶
استاد عبدالهی حبیبی :	محبس مسعود سعدسلیمان	۶۷۸
رئیس انجمن تاریخ افغانستان :	مادام کوری	۶۸۷
ترجمه احمداحمدی :	نسخه احوال	۶۷۳
گلچین معانی :	سال نو	۶۹۶
حبیب یغمائی :	سروناز	۶۹۸
عبدالحسین وجدانی :	سید اشرف گیلانی	۷۰۶
حبیب یغمائی :	مؤسسات عالیہ	۷۱۱
مجله یغما :	پنج استاد	۷۱۴
دانشی کرمانی :	انتشارات بنیاد فرهنگ	۷۱۵
حبیب یغمائی :	جواب دوسؤال	۷۱۸
استاد محیط طباطبائی :	وفیات معاصران	۷۲۰
حبیب یغمائی :		

فهرست مندرجات سال بیست و یکم *

چاپ بهمن

بها سه تومان

یغما

سال بیست و یکم

شماره دوازدهم

اسفندماه ۱۳۴۷

ذی قعدة ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۶

فهرست مندرجات

صفحه :

بهار	۶۵۹	و مسعود سعد سلمان
هدیه نوروزی	۶۶۰	: پروفیسور رضارئیس دانشگاه طهران
روان شناسی اجتماعی	۴۶۴	: دکتر محمود صناعی استاد دانشگاه
ناسازگار	۶۷۳	: دکتر رعدی
نامه‌ای ادبی	۶۷۴	: دکتر خانلری استاد دانشگاه
شکوفه نارنج	۶۷۶	: فریدون توللی
محاسب مسعود سعد سلمان	۶۷۸	: استاد عبدالحی حبیبی
مادام کوری	۶۸۷	: رئیس انجمن تاریخ افغانستان
نسخه احوال	۶۷۳	: ترجمه احمد احمدی
سال نو	۶۹۶	: گلچین معانی
سروناز	۶۹۸	: حبیب یغمائی
سید اشرف گیلانی	۷۰۶	: عبدالحسین وجدانی
مؤسسات عالیہ	۷۱۱	: حبیب یغمائی
پنج استاد	۷۱۴	: مجله یغما
انتشارات بنیاد فرهنگ	۷۱۵	: دانشی کرمانی
جواب دوسوال	۷۱۸	: حبیب یغمائی
وفیات معاصران	۷۲۰	: استاد محیط طباطبائی
		: حبیب یغمائی

فهرست مندرجات سال بیست و یکم .

چاپ بهمن

بها سه تومان

جایزه ممتاز بلیطهای اعانه ملی مخصوص نوروز



یک میلیون ریال

جوایز قهرمانان شانس

هفت سین طلا

- ۱ س سماور طلا
- ۲ س سبذ طلا
- ۳ س سینه ریز طلا
- ۴ س سی سکه طلا
- ۵ س سینی طلا
- ۶ س ساعت دیواری طلا
- ۷ س سرویس چایخوری طلا

و



۳ دستگاه پیکان ۴۸

بهار

شماره مسلسل ۲۴۶

سال بیست و یکم

اسفند ماه ۱۳۴۷

شماره دوازدهم

بهار

چو زیبا عروسی و تازه نگاری
کش از سبزه پودست وز لاله تاری
به دیبا بیاراست هر لاله زاری
در آویخت در گوش آن گوشواری
که هر گلستانی است چون قندهاری
هوایی است چون سیرت بردباری
ز پشت کلنگان هوارا بخاری (۱)
ز هر پیشکاری همی خواه کاری
ز معشوق بوسی، ز دلبر کناری ...

مسعود سعد سلمان

ز فردوس با زینت آمد بهاری
بگسترده برکوه و بر دشت فرشی
به گوهر بیاراست هر بوستانی
بر افکند بر دوش این طیلسانی
بته کرد هر گلبنی را و شاید
زمینی است چون صورت دلفروزی
ز روی تذروان زمین را بساطی
همه کارها را نیامیز در هم
ز مطرب نوائی، ز ساقی نبیدی،

۱- مطابق است با متن مصحح مرحوم یاسمی ولی ظاهراً «نچار» مناسب‌تر می‌نماید

بمعنی لون و رنگ

هدیه نوروزی

دانشمند محترم آقای حبیب یغمائی

از عنایتی که به سخنرانی اینجانب در دانشکده ادبیات ابراز فرموده و آنرا در سر آغاز شماره دی ماه ۱۳۴۷ مجله قرار داده‌اید سپاسگزارم. نظر من این است که همانطور که در راه علم و هنر و تکنولوژی باید دانشگاهها و کشور را بحرکت آورد در طریق ادب و هنر هم راه نشین نباید بود، امیدوارم این سعادت دست بدهد که بکمک هم وطنان دانشمند و خیرخواه در علم و تکنولوژی و ادب و هنر از سرمایه‌های جوان کشور بهره‌های فراوان بگیریم.

اعتراف دارم که در ۲۵ سال اخیر که در غربت و غالباً در مسیر علوم تخصصی غرب گذشته است از محصولات زیبای ادبی ایران کم بهره بوده‌ام. در مجله ارسالی غزل شیوائی از استاد محترم دانشگاه تهران آقای حمیدی شیرازی درج شده بود که در این مهجور از ادب فارسی تأثیر کرد و پیرو آن سطوری نگاشته شد. البته این طبع آزمائی در بحبوحه گرفتاریهای اینجانب امری بسیار نادر و احتمال تکرار آن بسیار اندک است. بعضی از دوستان به اینجانب تکلیف کردند که چون هنگام نوروز است ابیات فوق‌الذکر من باب یادگار بحضور جنابعالی ایفاد شود. این نخستین بار است که چنین پیشنهادی را در موارد ادبی پذیرفته‌ام و قبول بفرمائید که پذیرش آن برای من خالی از نگرانی درونی نیست زیرا که می‌بینم:

اشک حرم نشین نهانخانه مرا

ز آن سوی هفت پرده به بازار میکشند

استدعای من این است که ارسال این ابیات کم‌قدر فقط بعنوان

هدیه نوروزی «کسی از اهل علم به بسیاری از ارباب ادب و نشانه علاقه
بزبان و سنن ایران» تلقی شود- حقیقه اینجانب هیچگاه در سلك اهل ادب
نبوده‌ام .

شرم آید از بضاعت بی قیمت و لیک

در شهر آبگینه فروش است و گوهری

پروفسور رضا

اسفند ماه ۱۳۴۷

مجله یغما - از توجه و عنایت جناب پروفسور رضا رئیس دانشمند دانشگاه دامت-

برکاته به مجله یغما نهایت امتنان و سرافرازی است . در شماره دی ماه ۱۳۴۷ که خطابه
ممتع آن بزرگوار بچاپ رسید نوشتیم که :

«رئیس دانشگاه تهران چنانکه می‌دانیم هم اهل علم است و هم

اهل ادب ، دانش مغرب زمین را با معرفت شرق آمیخته است . در عین

اینکه تحقیقات و آثار علمی او شهرت جهانی یافته و حتی در توفیق اخیر

امریکائیان در سفر به ماه سهمی ایفا کرده است رابطه او با ادب و عرفان

ایران هرگز گسسته نشده است و از این رو، وی شایسته‌ترین کسی است

که بتواند رابطه علم و ادب را مطرح کند...»

این نکات را که بیرون از شائبه اغراق است یاد کردیم ، آنچه تصور نمیرفت و شنیده

هم نشده بود این بود که آن جناب شعر هم بگویند . کسی که سال ها در خارج از ایران زیسته ،

و در علوم عالیه تخصص یافته ، و با فارسی زبانان شاعر معاشرت و آمیزش مداوم نداشته ،

براستی موجب نهایت حیرت و شگفتی است که بزبان حافظ غزلی بدین پایه لطیف و استوار ،

بگوید آن هم در مدتی بسیار کوتاه و با کارهائی دشوار و گوناگون .

از جناب پروفسور توقع نمی‌شود که باز هم اشعاری از نو بگویند ولی اگر از دوران

گذشته آثاری منظوم دارند از انتشار آن دریغ نفرمایند.

برای مجله یغما افتخاری عظیم است که نخستین بار این قطعه لطیف را که متضمن

دقایق نکات ادبی و عرفانی و اخلاقی و تربیتی است به معرض مطالعه و توجه ارباب فضل و ادب

می‌گذارد ، و به عنوان هدیه نوروزی به خوانندگان تقدیم می‌دارد .

« در پرتو امید »

« خواب شوم ناگواری » نیست هستی گرتو باز
از ضمیر خود برون آری جهان خسری
عسرة الوثقی عشقت خود مگر زیاد رفت
تا که در چشمت نماند بجز غمها شبی
همت مردان و استغنائی رندان پیشه گیر
فارغ از سود و زیان و غافل از پیش و کمی
جلوه ما در پرده خواهد ماند گریخته نیست
راز ما نگفته باید چون نیایی محسری
هر فرازی را شبی هست و در روز فراز
خاک را هم گرتو مردافکن تهمق رستمی
نقد ما را گریه‌ری هست و گریه‌ی نیست
هان در اقلیم سخن زن سگای برده‌ی
عند لیبان راصلاتی ده به بانگ پیکو
گلبنان را پای کوبی نغمه زیر و بی

ای خوش آن روزی که باد قرنتستم تابشام
ای خوش آن شبها که در شمش نظر بادیدی

من عشق و علم خوردم زیار حبه جان
اینت پر معنی رفیق آنت پر دل آدمی

★
★ ★

بغیر از جویشم و سرشته سازندگی
مرد میدان را عمل باید نه گفت و گویی

علم و تحقیق و فضیلت در نهاد ما فرود
مردگان را زنده فرماید بکر عیسی و می

یاوری خواهیم از دادار و از نیکان شهنشهر
کاندین باغ کهن سازیم از نو عالمی

لاله ها از خاک دانشگاه برخوابد و میسد
ابر رحمت گرفت و فرویزد بر این صحرائی

روانشناسی اجتماعی

۱ - مشکل رانندگی

اگر بگوئیم شهری به بزرگی شهر تهران در جهان نیست که وضع رفت و آمد مردم آن مانند تهران مغشوش باشد شاید مبالغه نکرده باشیم. این اغتشاش هم در نقشه کشی شهر تهران مشهود است، هم در کمبود وسائل حمل و نقل عمومی و هم در روش رانندگی و وسائل حمل و نقل از عمومی و خصوصی. اگر خود ما با این اغتشاش، بر اثر عادت خو گرفته باشیم و قبح آن در نظرمان کم شده باشد، مسلماً سیاحی که به ایران می آید اول چیزی که جلب نظرش را میکند همین اغتشاش است. این اغتشاش برجسته تر میشود وقتی مسافر خارجی پیشرفتهای ما را در بعضی قسمتهای زندگی اجتماعی و اقتصادی می بیند. موضوع بحث ما امروز بحث در علل روانشناسی اغتشاش وضع رانندگی است لیکن ناچار بعوامل مختلف دیگر که در این وضع مؤثر است اشاره خواهیم کرد.

رانندگی نوعی رفتار اجتماعیست و بنابراین مانند هر رفتار اجتماعی دیگر موضوع تحقیق علمی است که آنرا روانشناسی اجتماعی می خوانیم. رفتار اجتماعی وقتی منحرف شود و از هنجار موجود دور شود، رفتار بیمارانه میشود و موضوع مطالعه علم دیگری میگردد که آنرا روانشناسی مرضی میخوانیم. روانشناسی تکوینی یا روانشناسی تحولی از چگونگی پدید آمدن رفتار اجتماعی بحث می کند پس رانندگی از چند نظر موضوع مطالعه رشته های مختلف علم روانشناسی قرار میگیرد.

نیز رفتار آدمی تحت تأثیر تأسیسات اجتماعیست. اخلاق و قانون و تربیت

از این تأسیسات اجتماعی هستند و ناچار باید به سهمی که این عوامل در تکوین این نوع رفتار دارند اشاره کنیم .

نکته مهمی که هم در آغاز بحث باید بدان توجه کنیم اینست که رفتار خاصی که مورد توجه ماست، یعنی رانندگی، و رفتار دیگری که در آن مؤثر است یعنی رفتار مردم در برخورد با وسائل موتوری رانندگی، رفتار جدیدی است که در فرهنگ ما سابقه تاریخی نداشته است. با آمدن اتومبیل به ایران بوجود آمده است ولی به وجود آمدن آن طبق طرح و نقشه معقولی نبوده است . اتومبیل را کسانی که در درجه اول بازرگان و صرفاً جویای نفع مادی بوده اند در ایران اشاعه داده اند. لیکن نه آنها و نه کسی دیگری متوجه نبوده است برای اینکه اتومبیل مشکلات اجتماعی ایجاد نکند، باید رفتار مردمی که از آن استفاده میکنند یا با آن مواجه میشوند، به نحو معینی اداره شود . دستگاه رسمی تربیتی به این نوع تربیت اخلاقی و اجتماعی - و در واقع به هیچ نوع تربیت اخلاقی و اجتماعی - هیچگاه توجه نداشته است و تربیت در نظر دستگاه رسمی تربیت ملی ما مترادف با انباشتن ذهن از محفوظات بوده است .

در کشورهای دیگر چون این وسائل تدریجاً به وجود آمده و اشاعه یافته اند نوعی سنت اخلاقی برای استفاده یا مواجهه شدن با آن وسائل به وجود آمده است و تعلیمات مربوط به این نوع رفتار جزء تعلیمات اجتماعی و اخلاقی اجتماع شده است . یکی دیگر از اختراعاتی که از این لحاظ به اتومبیل شبیه است تلفن است. ما ناگهان تلفن خودکار را در ایران رایج کردیم ولی هیچکس به مردم مقررات اخلاقی مربوط به استفاده از تلفن را نیاموخته است . وقتی گوشی تلفن را برمی - داریم به جای اینکه فوراً شماره خود و اسم خود را بگوئیم اغلب بین دو طرف مباحثه در میگیرد که تو کیستی و دیگری میگوید اول بگو تو کیستی ! مثل اینکه معرفی خود کسر شأنی است . به کاربردن تلفن به صورت بازیچه ، چه برای ایجاد مزاحمت برای دیگران و یا برای مکالمات طولانی غیر لازم ، امریست که همه با آن آشنائیم .

اغلب مشاهده میکنیم که رانندگان بسیاری نیز از اتومبیل بصورت بازیچه، و گاه بصورت توپ فوتبال - استفاده میکنند بی آنکه متوجه تأثیر این بازیچه خطرناک در جان و مال دیگران باشند.

۲- رفتار اجتماعی چگونه به وجود می آید

رفتار اجتماعی مثل هر رفتار دیگری بر اثر تربیت به وجود می آید. تربیت یعنی تغییر دادن رفتار آدمی به صورتیکه مطلوب تربیت کننده است. امروز برای روانشناسان مسلم است که اگر کودک آدمی به حال خود رها شود و تربیت در او تأثیر نکند، هیچ متمدن تر از بچه گرگ یا روباه نخواهد شد. پس آنچه از حیوانی که کودک آدمی است، فردی با صفات آدمی پدید می آورد، تربیت است. تربیت چیزی جز آموختن نیست و علم روانشناسی امروز در روشن کردن مکانیزم آموختن به پیشرفت های بزرگ نائل آمده است. میدانیم آموختن زیر تأثیر پاداش و کیفر صورت می پذیرد.

چون در جای دیگر به تفصیل از آموختن و خدمتی که دانشمند معروف روسی **پاولف** به روشن شدن این مسئله کرده است بحث کرده ام و به چاپ رسیده است، در اینجا از دراز کردن سخن خود داری میکنم. همین قدر مختصر یادآور میشوم که وجدان اخلاقی که در سنین ابتدائی کودک به وجود می آید، نیز چیزی جز آموختن نیست. کودک کن و ممکن، شایست و ناشایستی را که پدر و مادر باو آموخته اند جزء وجود خود میکند به صورتیکه پاداش و کیفر برونی وارد درون او میشود. پس وجدان اخلاقی شخص فقط ممکنست شامل چیزهائی باشد که پدر و مادر و مریان دیگر وقتی او کودک بوده است باو تلقین کرده اند. اگر چنین تلقین و تزریق در آغاز کودکی صورت نگرفته باشد، وجدان اخلاقی ممکنست غیر موجود یا ناقص باشد. قبل از آشنائی ما با تمدن علمی و صنعتی جدید مغرب زمین تربیت اخلاقی و اجتماعی ما با زندگی ساده و روستائی آن زمان متناسب بود. پدر و مادر اصول دینی و اخلاقی را به کودکان می آموختند؛ مساجد و تکایا عامل مهم تربیتی و اخلاقی بودند. در دوران تحول و صنعتی شدن و کسب تمدن مغرب زمین لازم بود اخلاق و

دستور تازه‌ای برای زندگی اجتماعی بوجود آید و تعلیم داده شود. نه تنها چنین دستگاه اخلاقی جدیدی بوجود نیامد بلکه بتدریج عوامل تربیتی سابق نیز از تأثیرشان کاسته شد.

تأسیسات تربیتی جدید نیز توجهی چنانکه باید به تربیت اخلاقی و اجتماعی نکردند. غرض من اینست که اگر مثلاً سابقاً آداب نشستن سر سفره را به کودک می‌آموختند بایداً شدن میز و صندلی و کارد و چنگال میبایست آداب جدید بکار بردن میز و صندلی و کارد و چنگال نیز بوجود آید و آموخته شود. ولی میز و صندلی و کارد و چنگال و تلفن و اتومبیل وارد شدند لیکن آداب استعمال آنها وارد نشد. شاید یکی از علل این امر اینست که پیشوایان دینی و اخلاقی ما نخواستند با آماده نبودن این واقعیت را بپذیرند که زندگی نو با آداب نواحتیاج دارد و آداب زندگی منسوخ را نمیتوان بر زندگی تازه تحمیل کرد.

این امر مایه بسی تأسف است زیرا هیچ دین و فرهنگی نیست که مانند دین اسلام جنبه سیاسی و اجتماعی قوی داشته باشد. هیچ دین دیگری نیست که بتواند مانند دین اسلام با تغییرات زندگی اجتماعی و پیشرفت علم سازگار گردد. اگر میان آنچه مفسران قشری و کوتاه نظر اسلام تعلیم میدهند و علم جدید مغایرتی بنظر برسد، تقصیر از این مفسران و معبران است. از اصول اساسی حقوق اسلامی یکی آنست که **ما حکم به العقل حکم به الشرع** یعنی آنچه عقل می‌پذیرد شرع نیز می‌پذیرد. فقه اسلامی شیعه بر این دواصل استوار است که:

الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم - لاضرر و لا ضرار فی الاسلام.

اساس دواصل اینست که فرد تا آنجا که به حقوق دیگران لطمه نزند آزاد است، ولی حق اجتماع آزادی فرد را محدود میکند. اساس تعلیمات اسلامی و اساس و چکیده همه دستگاههای اخلاقی جهان اینست که مردم بدون ایجاد مزاحمت برای یکدیگر باهم در صلح و صفا زیست کنند و آزادی فرد به آزادی فرد دیگر محدود شود. **احترام گذاشتن به شخصیت دیگری** اساس تعلیمات اخلاقی است. اگر این تعلیمات بصورت صحیح در خانواده و مدرسه به کودک داده شود،

بآسانی میتوان از آنها استنتاج کرد که رادیوهای ترانزیستوری را فقط آزادیم باندازه‌ای بلند کنیم که فقط خود بشنویم و حق نداریم مزاحم دیگری شویم یا اتومبیل را باید طوری برانیم و جائی بگذاریم که مزاحم دیگری نشود. دیگری نیز مثل ما حق حیات دارد و خیابان تنها برای ماساخته نشده است. اعتقاد راسخ من اینست که بدی وضع رانندگی در ایران ناشی از اینست که، **دستگاه تربیتی ما در افراد احترام به حقوق دیگری را به وجود نیاورده است.** این امر هم در اغتشاش رانندگی مشهود است هم در فساد اجتماعی و هم در روش استفاده ما از رادیو.

برای روشن شدن اینکه تربیت اخلاقی و اجتماعی تا چه حد در تعلیمات بزرگان ما اهمیت داشته است مقید است که چند سطر از کتاب **کیمیای سعادت** ابو حامد محمد غزالی طوسی را نقل کنم. غزالی هزار سال پیش از این می زیست و کتاب **کیمیای سعادت** او، که شاید بهترین اثر نشر فارسی باشد، ترجمه ایست که خود او از شاهکار معروفش **احیاء العلوم الدین** کرده است.

غزالی در فصلی که از منکرات شاه راهها بحث میکند می فرماید:

منکرات شاهراهها آن است که ستون در شاهراه بنهند و دکان کنند چنانکه راه تنگ شود و درخت کارند و قاپول بیرون آورند [یعنی بنا را جلو بسازند] چنانکه اگر کسی بر ستور بود در آنجا کوبد، و خروارها بار بنهند و ستور ببندند و راه تنگ گردانند و این شاید الا به قدر حاجت چندانکه فرو گیرند و با خانه نقل کنند. و بار بر ستور نهادن زیادت از آنکه طاقت دارد شاید، و کشتن گوسفند قصایی را بر راه چنانکه مردمان را خطر بود شاید بلکه باید در دکانی جای آن بسازد و همچنین پوست خربزه و برف در راه افکندن یا آب زدن چنانکه در وی خطر باشد که پای مردم بلغزد و همچنین هر که بر راه افکند یا آبی که از بام او آید راه را بگیرد، بر وی واجب بود که راه را پاک کند. اما آنچه عام بود بر همه بود و والی را بود [یعنی دولت را] که مردمان را بر آن حمل کند [یعنی بر مردمان تحمیل کند]. (۱)

دیده می شود که اگر **حجة الاسلام غزالی** امروز زنده بود به ما میگفت

۱ - کیمیای سعادت تصحیح احمد آرام - چاپ کتابخانه مرکزی ۱۳۱۹ صفحه

۴۰۷-۸ - عباراتی که در پرانتز است برای توضیح معنی توسط اینجانب افزوده شده است.

که بکار بردن اتومبیل و کامیون و رادیونیز وقتی مزاحم مردمان شود اخلاقاً منکر و شرعاً حرام است .

۳- تأثیر قانون در ایجاد رفتار اجتماعی

الزام و اجباری که در دستور اخلاقی نهفته است همیشه برای ایجاد نظم اجتماعی کافی نیست . اینست که برای ایجاد رفتار اجتماعی جدیدی یا جلوگیری از رفتار خاصی لازم است قانون بوجود آید و لازمهٔ قانون الزام و اجبار است و کیفر قانونی نتیجهٔ عدم رعایت قانون است . بدلیل اینکه دستور اخلاقی همیشه لازم‌الاجرا نیست . متمدن‌ترین اجتماعات از قانون بی‌نیاز نتوانند بود . قانون برای اینکه قدرت الزام‌کننده خود را حفظ کند بایستی سریعاً و دقیقاً اجرا شود و برای همهٔ مردمان یکسان باشد . اگر چنین نباشد احترام به قانون در دل مردمان سست می‌گردد . برای ما آسان بوده است که قوانین رانندگی دیگران را اقتباس کنیم ، آنچه برای ما آسان نبوده است آنست که این قوانین را سریعاً و دقیقاً اجرا کنیم و برای همه یکسان اجرا کنیم . مثلاً در امر گذاشتن اتومبیل در جای غیرمجاز قانون نسبتاً زود اجرا میشود . لیکن در امر تغییر مسیر ، ایستادن ناگهانی ، عبور از کوچه‌های یکطرفه ، حرکت کردن بدون علامت‌دادن پس از توقف ، تجاوز از خط وسط خیابان ، و موارد دیگری از این قبیل قانون بسرعت اجرا نمیشود بعلمت این که مجری قانون حضور مادی ندارد . غرض من اینست که باید مجریان قانون بیش از آنچه فعلاً وجود دارند در آمد و رفت باشند و تخلفات رانندگی را کشف کنند . قانونی که فقط در کتاب موجود باشد نیروی الزام آور خود را از دست می‌دهد . وقتی قانون در مورد شخص یا گروهی اجرا نشود ، به شمول آن لطمه می‌خورد و در دل مردمان خوار می‌گردد . غرض من اینست که هیچ فرد یا گروهی بعلمت مقام اجتماعی نباید از شمول قانون معاف باشد . پلیس هر شهری باید بر همه افراد آن شهر حاکم باشد . اگر سرباز نظام وظیفه‌ای توانست کامیون ارتشی را با سرعتی که میخواهد و به نحوی که میخواهد براند و افسر پلیس صلاحیت نداشت از او بازخواست کند ، همین سرباز وقتی پس از خاتمه خدمت راننده تاکسی شود

دلیلی نمی بیند - آنجا که افسر پلیس حضور ندارد - مقررات را رعایت کند . چند سال پیش در انگلستان واقعه ای افتاد که نقل آن بی مناسبت نیست بخصوص چون دموکراسی انگلستان را مادر حکومت های دموکراسی گفته اند :

نماینده مجلسی که ساعت ۳ بعد از ظهر می بایست نطقی در مجلس عوام ایراد کند به سرعت می رفت و از چراغ قرمز گذشت . پلیس گشتی ، با آنکه نماینده خود را معرفی کرد فوراً او را توقیف کرد و به دادگاه فرستاد . اعتراض نماینده مجلس که موقع نطق او می گذرد بی ثمر ماند و دادگاه او را به علت اینکه عضو قوه مقننه بود به حداکثر مجازات محکوم کرد . وقتی نماینده مزبور در مجلس به عمل پلیس اعتراض کرد رئیس مجلس توضیح داد که نماینده مجلس فقط برای صحبتی که در مجلس بکند مصونیت دارد و او را تعقیب نمی توان کرد . در خارج مجلس مثل افراد عادی مشمول حکومت پلیس و دستگاه قضائی است و هیچ نوع مصونیتی ندارد .

۴- تأثیر تأسیسات اجتماعی دیگر در رانندگی

رفتاری که موضوع بحث ماست یعنی رانندگی از تأسیسات اجتماعی متأثر میشود . تأثیر بعضی از تأسیسات را که در آشفتگی وضع رانندگی تهران مؤثر است به اختصار یادآور میشویم .

الف - کمبود و بدی وسائل عمومی آمد و رفت و تأثیر آن:

شهر بزرگی مانند تهران به وسائل عمومی آمد و رفت نیازمند است که از لحاظ کمیت بیش از آنچه هست باشد و از لحاظ کیفیت بهتر از آنچه هست . مابه غلط در سالهای اخیر از مسئله تاکسی مفصل بحث کرده ایم و حال آنکه تاکسی وسیله استثنائی آمد و رفت است . در شهر تهران تاکسی کم نیست و از همه کشورهای جهان هم ارزانتر است؛ آنچه در حکم نبوده است اتوبوس است . وضع اتوبوس باندازه ای بد است که اشخاص ناچارند یا به تاکسی متوسل شوند یا با آنکه قدرت مالی ندارند اتومبیل شخصی تهیه کنند . اتومبیل شخصی برای آمد و رفت در شهر وسیله گران و تلف کننده ثروت است ، هم خیابانها را بیش از حد اشغال میکند و هم برای فرد و اجتماع بسیار گران تمام میشود .

بلیط اتوبوس در شهر تهران چنان ارزان است که در هیچ شهر عالم نیست . نتیجه این ارزانی بلیط این است که شرکت واحد نمی تواند به اتوبوسها اضافه کند .

و دیگر اینکه نمی‌تواند اتوبوسها را درست سرویس کند. سوم اینکه بیکاران شهرستانها بد تهران می‌آیند تا در چند کیلومتری شهر تهران زندگی کنند و هر روز با دوریال بشهر بیایند و با تکدی یا با «ماشین پائی» کسب نانی کنند. در نتیجه این امر شهرستانها خلوت میشود و بد جمعیت تهران اضافه میگردد؛ از مولد ثروت کاسته میشود و بمصرف کننده غیر مولد افزوده میگردد. بعبارت دیگر مسئله اتوبوس نیز مسئله ایست که چون مصنوعاً بوجود آورده ایم در حل آن مانده ایم. اگر سرویس اتوبوس خوب و زیاد شود، لزومی ندارد که مردم از خرج تربیت کودک و مخارج ضروری دیگری بکاهند و با خرید اتومبیل هم شهر را شلوغ کنند و هم خود را فقیر کنند و هم ارز مملکت را بخارج بفرستند.

خیابانهای شهر تهران گنجایش اینهمه وسیله خصوصی آمد و رفت را ندارد. چاره یا آن است که همه خیابانهای تهران را عریض کنیم که مقدور نیست، و یا اینکه وسائل نقلیه عمومی را بهتر کنیم این امر بنظر من عملی هست.

ب - تأثیر شهرسازی در رانندگی؟

در ایجاد خیابانهای شهر، شهرداری تهران باید با نظر مسئولان راهنمایی رانندگی اقدام کنند. دلیل اینکه چنین مشورتی قبلاً صورت نگرفته است وضع خیابانهای تهران و فی‌المثل خیابان زنداست. در خیابان دوطرفه‌ای که بصورت بولوار ساخته شده است و ظاهراً باید وسائل آمد و رفت بدون توقف آنرا بپیماید، در چندین نقطه بولوار قطع میشود و وسائل نقلیه می‌تواند عمودی وارد آن شوند. اداره راهنمایی اخیراً اقدام کرده است و این راهها را مقابل خیابان خردمند و مقابل خیابان شیراز با موانع آهن قطع کرده است. اما هنوز نزدیک خیابان روزولت دیده میشود که وسائل نقلیه‌ای که در جهت روزولت می‌رانند میتوانند ناگهان بچپ بپیچند و ایجاد خطر برای وسائلی کنند که از خیابان روزولت می‌آیند. اگر در بازی شطرنج از بازی کن توقع داریم قبل از حرکات خود و عواقب آنرا بسنجد و آنگاه مهرهای خود را حرکت دهد، در امری مثل شهرسازی مسلماً میتوان توقع داشت که اول بیندیشند، بعد نقشه خیابان بکشند. اندکی تفکر و تعقل قبل از ایجاد خیابان ممکن است از اتلاف ملیونها تومان بودجه عمومی جلوگیری کند.

نمیتوان اجازه داد که شهرداری خیابانی بسازد و بعد متوجه شود که غلط است و از نو آنرا اصلاح کند و این امر پیوسته تکرار شود.

ج - مسئله عبور پیاده.

عبور پیاده‌رو از خیابانهای تهران از مسائل مشکل دیگر است که خطرات جانی در بردارد. خط کشی برای عبور پیاده‌رو با اندازه کافی موجود نیست و وقتی هم هست از جانب رانندگان با شوخی تلقی میشود. حق تقدم عبور پیاده بندرت رعایت میشود. اشکال دیگری که هست نوع چراغهای راهنماست که جز در چند محل به سبک چراغهای راهنمایی سی‌چهل سال پیش اروپاست. منظور من اینست که وقتی چراغ قرمز میشود اتومبیل‌های روبرو حق دارند به دست چپ پیچند و وقتی سبز است طبیعتاً پیاده حق عبور ندارد. لازم است در همه موارد چراغ مخصوص پیاده‌رو کار گذاشته شود و گردش به راست وقتی چراغ قرمز است ممنوع شود تا پیاده با اطمینان خاطر بتواند از خیابان عبور کند.

نکته دیگر در این موضوع این است که روزی ناچار خواهیم شد برای پیاده‌روهائی که از جای غیر مجاز عبور میکند جریمه‌ای قائل شویم، البته لازمست مردم را از عواقب عبور غیر مجاز قبل‌آگاه کنیم ولی اگر به نظم آمد و رفت در شهری مثل شهر تهران علاقمند باشیم طبیعتاً اجازه نمیتوانیم داد افراد نیز با خیابان و وسایل رانندگی شوخی کنند.

مختصر آنکه برای بهبودی وضع رانندگی در شهر تهران باید خانواده و مدرسه باهم همکاری کنند و به کودکان بیاموزند که در خیابان چگونه راه بروند و وقتی بزرگ میشوند از وسایل نقلیه چگونه استفاده کنند. دولت باید در امر شهر سازی راه معقول‌تری در پیش گیرد و وسایل نقلیه عمومی را تقویت کند تا ازدحام اتومبیل‌های خصوصی کاسته شود. قانون باید بدون رحم و سریع و دقیق اجراء شود تا افراد آگاه شوند که نمیتوانند سر خودانه و به میل خود به حقوق دیگران تجاوز کنند. رفتار اجتماعی آدمی معلول عوامل اجتماعی است. تربیت و قانون مهمترین این عوامل است. با توجه بعلل میتوانیم در معلول تأثیر کنیم.

ناسازگار

نه از جهان گریختم نه با زمانه ساختم
 نه لب ز شکوه دوختم نه شمع وار سوختم
 نه در سفر ز گنجها گرفته مزد رنجها
 نه همدم هما شده بدم طعنه‌ها زده
 گهی شدم ترانه‌ای سرود شادمانه‌ای
 ز عمرم اربهر نفس بهانه عشق بود و بس
 نه باهر آنکه کام را بجست و شست نام را
 چو موج سر کشم که سر بتافتم ز بحر و بر
 چو تیر پر گرفته‌ای زدست و شست رفته‌ای
 کمان سرخ بهمنی چو داد پند دشمنی
 من از کدام تر کشم که دور ازین کمانخوشم

حدیث عمر تابکی خوشامی و سرودنی
 کجائی ای که روی تو کشاندم بکوی تو
 بیابا، در آدر آ، ز خویش و ارهان مرا
 ز چشم و لب نوازشی که من بشوق سازشی
 بر آستان راز تو نشسته باد ناز تو
 چرا نه با می و نی و نه با چغانه ساختم؟
 که من بآرزوی تو در این میانه ساختم
 میسر از آنکه با جهان چرا چران ساختم؟
 بیوسه تو و آن نگاه جادوانه ساختم
 که من به سجده‌ای بخاک آستانه ساختم

نامه‌ای ادبی

دوست دانشمند گرامی آقای حبیب یغمائی

پریشب، خسته و درمانده از همه‌کار و همه چیز، و شاید از زندگی نیز، به کتابخانه‌ام پناه بردم و دست در دامن کتابی زدم و آن «نمونه نظم و نثر فارسی» بود که شما از روی یک جنگ کهنه چاپ و منتشر کرده‌اید. چه شعرها و نثرهای زیبا در آن یافتم که مرا یکباره از خود ربود و مثل اشتر به شعر عرب، در حالت و طرب آورد. از آن جمله این دوبیت که مضمون و معنی بسیار لطیف آنرا جای دیگر ندیده بودم و راستی که در کمال زیبایی است و افسوس که گوینده‌اش را نمی‌شناسیم:

گر برگذری شبی به باغی کش نیلوفر میان آب است
نیلوفر از آب سر بر آرد پندارد رویت آفتاب است



در ضمن مطالب کتاب به فصلی رسیدم که در عنوان آن نوشته بود «نثری است که نظم می‌توان خواند» و در ذیل آن شما یادداشت کرده بودید که «بنظم خواندن نتوانست». بنده از روی کنجکاوی تأملی کردم و آن عبارات را چنین خواندم:

وزن = فاعلاتن فعلاتن فعلن - یا = فعلاتن فعلاتن فعلن - که رمل مسدس مخبون مقصور یا محذوف است.

لی مولی النعمی صدری فا	رایت مرتبت مجلس عا
سنی منعمی فخری با	ضلی عاملی ذخری مح
فضلائی، شرف الملکی نا	رعی مجدی عونى كهفل
علم فی العالم احری الفصحا	صر جمیش الادبائی علم
وقضا قدر و قدر نصرت با	ئی خورشید صفت کشور گیر
رت آفاق به نامش مترا	دو سعادات مرتب در حص
ق و فلك یار بحق المختا	دف و گیتی رهی و بخت رفی

روا که ؛ علم الله که اگر
گوی مهجور و ثنا گسترده
قات جان پرور و اخلاق حمیه
ناطقه شمه‌ای از شوق دعا
رینه و خادم مخلص به ملا
ده او کشف کند همچو فضا...

نمی‌دانم هیچ فایده دارد که این نامه بی‌معنی را تا آخر بنویسم یا نه؟ در هر حال دوسه ساعتی عمر عزیز را درس این کار گذاشتم و چون به آخر رسیدم بروقتی که صرف کرده بودم دریغ خوردم و اندیشیدم که این کار از نوع حل کردن جدول کلمات متقاطع بوده است که عده‌ای وقت خود را بدان می‌گذرانند. اما کار بی‌معنی تر را نویسنده نامه کرده که البته چندین برابر من در این باب صرف وقت کرده است. حیف از عمر که این گونه به باطل گذرد!

ارادتمند پرویز نائل خانلری

مجله یغما - برآستی حیف از عمر که به حل این گونه اشعار صرف شود، ولی عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی «بسیار دشوار است که چونین هنری را بکار بست. بنده بامدد دوستان، توفیق نیافتم این نامه نشر را بصورت نظم در آورم و استاد بزرگوار دکتر خانلری پشیمان نباشند از این که راه را نمودند برای دیگران، برای نمونه یکی دو سطر از عبارت یاد می‌شود که توجه فرمایند حل این معما چندان آسان هم نیست:

رایت مرتبت مجلس عالی ، مولی النعمی ، صدری ، فاضلی ، عاملی ، ذخری ،
محسنی ، منعمی ، فخری ، بارعی ، مجدی ، عونى ، كهف الفضلائی ، شرف الملکی ، ناصر
الادبائی ، علم العلم فی العالم ، احرى الفصحائی ، خورشید صفت کشور گیر...

توقع بعنایت و الطاف و محیطش دارد که بهر وقتی تشریف مخاطبه بر چاکر خود ارزانی دارد و ضمن سطورش خدماتی که لایق بود اعلام دهد تا بدان داعیه بر خلق تفاخر کند. ایزدش از ریب نوایب نگهدار و معین باد، و مجاری ایام بر اغراض... با این که استاد دکتر خانلری راه را نموده امتحان فرمائید که بقیه نامه را می‌توان تبدیل به نظم کرد؟

(ص ۸۵ نمونه نظم و شرفارسی ۱۳۴۳)

فریدون توللی

شکوفه نارنج

ز دشت سبزه ، مگر باد نو بهار آید
پر از شکوفه نارنج گشته دامن باغ
چو تندر، از دل آن شادمانه دره ژرف
نثار شبنم گردابه ، تا سپهر بلند
نوای هدهد و تیهو ، زهر کران خیزد
به سبز جنگل پیچیده درپرند بنفش
ز سرخ دامن کهسار سر کشیده به ابر
به تیر ترکش رنگین کمان نگر، که ز کوه
گریز اثر در پیچنده رود کف زده بین
شکاف کوه، به خمیازه، برگشوده دهان
دویده، چك چك آبش، بچهره از بن سنگ
ز عطر سنبل پیچیده در نسیم چمن
ز بوی سوسن پیوسته با عبیر سمن
به آذرخش دمان بین که از فراز سپهر
به تیره ابردوان بین، که نارسیده بدشت
غریو تندر غران شنو ، که از سر کوه
فراز تپه ، کهنساله شاخسار بلوط
هیان دره، در افتاده سنگ مانده بجای
درون بیشه ، زمرغایان سرخ و بنفش
هزار چشمه، نگونسار بینی از دل سنگ
هزار برکه ، نمودار بینی از بر کوه

که جان زنده دلان مست و بیقرار آید
که تا به پیش تو گلچهره ، با نثار آید
خروش دلکش برفاب کوهسار آید
به ریزش ، از سرگیسوی آبشار آید
صدای بلبل و قمری ، زهر کنار آید
غبار پرتو خورشید زر نگار آید
نسیم دلکش آغوش لاله زار آید
به پهن دشت زر اندوده صد هزار آید
که سوی دامن ، از بیم سنگسار آید
چنان ، که از نفسش عطر کو کنار آید
چو آب دیده، که بر چهر هر خمار آید
هوا، لطیف و دل انگیز و مشکبار آید
نفس به سینه، طرب خیز و خوشگوار آید
به تازیانه پیچان پر شرار آید
فشانده دامن از آن در شاهوار آید
چو بانگ دیو خروشان بی مهار آید
کمانکشی است، که بردشت کارزار آید
دلاوری است ، که عارش ز هر فرار آید
ز هر کران ، همه آوای غار غار آید
که ناله های غمش، خوشتر از سه تار آید
که آب روشنش، از نیلگونه غار آید

بسرخ گل، همه غوغای چهچه است و خردش
 به سرو بن، همه آوای حق است و سرود
 که نا شکفته ، به بوئیدنش هزار آید
 که از گلوی شباهنک شب گذار آید
 بجز بنفشه ندیدم ، که سوکوار آید !



فسونگرا ! دل من جو ، اگر نگار منی
 بسا بنفشه ، که بی ما ، ازین چمن خیزد
 بهار عشق من ، آغوش ناز پرور تست
 تو بیدمشک منی ، ای بسینه زنبق و یاس
 بگیر چنگ و ، برین دشت سبزه خوش بنواز
 به شرمروئی من ، نیم جرعه ، چاره گراست
 چو باد ، در رگ و خونم دوید و شعله کشید
 گرت ، برهنه ، در آغوش خویشتن گیرم
 بیا ، بسایه آن شاخ پر شکوفه شویم
 خروش تند و غوغای رود و کریه ابر
 بهشت نقد فریدون ، بهار پیکر تست
 و گر نه بیتو ، چه سودم ز نو بهار آید
 بسا شکوفه که بی ما ، درین دیار آید
 که رشک صد گل رنگین شاخسار آید
 که عطر دوش و برت نافه تار آید
 به ناخن ، که مرا چون گل انار آید
 نه عاشق است ، که پیش تو شرمسار آید
 لبان گرم تو ، آن به که بوسه بار آید
 شکفت نیست ، که گل همنشین خار آید
 که راز پرده ، نخواهم که آشکار آید
 نکو تراست ، چو دل از تو کامگار آید
 اگر نصیب دل ، این رند هوشیار آید



محابس مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان، یکی از بزرگترین شعرای زبان فارسی است (حدود ۴۳۸-۵۱۵ هـ) که او را با فصاحت کلام و رنگینی گفتار و قدرت تمام بر بیان عواطف درونی، استاد شمرده‌اند. و از دیوان اشعار او کاملتر و مغتنم‌تر همانست که در حدود ۱۶ هزار بیت بسمی مرحوم رشید یاسمی دانشمند معاصر ما، در سنه ۱۳۱۸ و باز در ۱۳۳۹ در تهران چاپ شده است. مسعود شاعر بسیار مقتدر کثیر الکلام، اما رنج دیده و سوکوار و مصور غم و آلام است، که از نابهنجاری دستگاه غزنویان و رقابت‌های درباری رجال سازمان فیودالی آن عصر، مدت (۱۹) سال را در زندانهای مخوف، با کمال رنج و الم سپری کرده است. چون در تواریخ ادبیات، این شخصیت بزرگ و نابغ ادبی را شناخته‌ایم، در اینجا مرادمن، شرح حال و یا تبصره بر منزلت و کمال ادبی او نیست. بلکه میخواهم دربارهٔ زندانهای او از نظر جغرافی شرحی دهم. و اینجا نیست که در مقدمهٔ این گفتار، مطالبی را بطور یک پیشنه‌اد ادبی، بمحضر شریف دانشمندان، و آنانی که زمام امور فرهنگی و علمی ممالک فارسی زبان را بکف دارند عرض نمایم. تا توجهی فرمایند و یک نیاز مبرم و بسیار مهم طالبان علم را در نظر بگیرند. و مخصوصاً روی سخن بسوی محافل علمی و مؤسسات فرهنگی امثال دانشگاهها و مراکز تألیف کتب و بنیاد فرهنگ ایران و انجمن‌های دانشی و ادبی است.

جغرافیای ادبی؟

اصطلاحات جغرافیای تاریخی - سیاسی - اقتصادی و غیره را شنیده‌ایم، که من برین - اصطلاحات، **جغرافیای ادبی** را هم می‌افزایم. و اگر این بدعتی باشد، بگمان من از قبیل بدعت حسنه خواهد بود و جواز علمی خواهد داشت.

از استانبول تا کلکتهٔ اقصای هندوستان، در قسمت عظیم براعظم آسیا، مخصوصاً در کشور های ایران - افغانستان - جمهوریت‌های آسیایی شوروی - پاکستان و هند - ذخیرهٔ عظیم تراث ادبی و فکری و تاریخی مردمان این سرزمین، در متون نثر و نظم زبان فارسی موجود است که میراث مشترک همگانست، و هر ملتی در آن سهمی دارد.

این متون فارسی را در مدت ۱۲ قرن دورهٔ اسلامی، همین ملت‌های هم‌زبان آسیایی بوجود آورده‌اند، که اکنون نسخه‌های مطبوع و یا مخطوط آن در کتابخانه‌ها و موزیم‌های دنیا بنظر می‌آید. و آنرا حقیقهٔ منابع اصیل تاریخ مشترک فکرو زبان و اجتماع و کارنامه‌های گذشتگان ما باید شمرد، که در لف اوراق آن، مطالب مهم و کارآمدی از اوضاع اجتماعی و فکری و سیاسی این ملل موجود است.

از آن جمله درین ذخایر گرانبهای نثر و نظم و فارسی، نامهای بلاد و اماکن و مساکن اجداد ما فراوان است، و ما برای شناسایی آن - جز کتب جغرافی قدیم عربی و فارسی - يك

منبع خاصی نداریم. و فراهمی تمام آن کتب جغرافی قدیم کار آسانی نیست، و اگر هم کسی فراهم سازد، کتاب های مطبوع خواهد بود، و رسایی به نسخ خطی موزیم ها و مجموعه های شخصی دشوار و حتی برای طالبان علم و دانشجویان مستمند - امثال من - ناممکن است. و باز هم بفرض محال، اگر تمام این وسایل فراهم شود، خود این کتب برای رفع تمام نیازمندیهای ارباب جستجو، از نظر اصول تحقیق جدید، کافی نیست و بسا مواد مطلوب را در آن نتوان یافت، و معلوماتی که امروز درباره بلاد و اماکن موجود است و یا باید فراهم شود، در آن کتب بدست نمی آید.

مراد من از جغرافیای ادبی اینست: که مثلاً آنچه در **شاهنامه فردوسی** یا **تاریخ بیهقی** یا **تاریخ بلعمی** و **متون دیگر** و **دواوین شعراء** و کتابهای علوم نقلی و عقلی، در دوزبان فارسی و عربی از اسماء جغرافی و بلاد و اماکن موجود است، با نظائر و تحقیق موقعیت و شرح و تلفظ صحیح آن، با وضع و نامیکه امروز دارند، در فرهنگ ها و مجموعه هایی مربوط بهر مملکت، از طرف دانشمندان و محققان داخلی آن کشورها، با شیوه تحقیق جدید و حتی مطالعات عینی امروزی فراهم آیند، و در آخر از آن يك فرهنگ بزرگ جغرافیای ادبی این ممالك ساخته شود. تا اگر طالب علمی بخواهد، مثلاً از دکنپور - افغان شال و هزاران اعلام جغرافی بیهقی و فردوسی و بلعمی و امثال آن، معلوماتی به دست آرد، و یا مثلاً **یمکان ناصر خسرو** و **تمران منهاج سراج**، و **نای وسو** و **دهک** مسعود سعد و غیره را تحقیق نماید، منبعی در دست باشد، که بآن رجوع کند.

تا جاییکه میدانم این کار يك شخص یا چند نفر نیست، برای تکمیل چنین اثر، مساعی مشترك مراکز علمی کشورهای مربوطه شرطست، و نمونه چنین کار را در کتاب **معجم ما استعجم** تألیف وزیر فقیه ابی عبید عبدالله بن عبدالعزیز بکری اندلسی (متوفی ۴۸۷ هـ) توان دید، که در چهار جلد ۱۶۲۸ صفحه با حواشی و فهراس و مقدمه یکی از دانشمندان محقق مصری استاد مصطفی السقا در سنه ۱۹۴۹ م از طرف انجمن تألیف و ترجمه قاهره طبع شده است.

البکری نامهای هزاران بلاد و اماکنی را که در اشعار عرب و یا کتب حدیث و ادب عربی و اخبار و تواریخ ذکر شده بود، درین کتاب با نظائر آن، از ادب عرب فراهم آورد، که هر آینه نماینده و گزارشگر همان روح تحقیق و بهار علمی است، که در ملل اسلامی در پنج قرن اول هجری بوجود آمده بود. و حتی توان گفت: که نظیر آنرا اندرین عصر نیز با وجود وسایل جدید و داشتن ثروت و مراکز علمی بزرگ با مصارف گزاف بوجود نیاورده اند. در حالیکه معجم ما استعجم نتیجه کار و فعالیت علمی و خلاقیت يك نفر است.

باری مقصد این بود که اگر مجامع علمی و ثقافی بچنین کاری توجه کنند، بیجا نخواهد بود. مثلاً اگر دانشگاه تهران این ابتکار را بکف گیرد، و درین باره با دانشگاهها و مؤسسات تحقیقی و جغرافی و تاریخی کشورهای مربوطه در تماس آید، که هر مملکت کتب مربوط خود را بوسیله دانشمندان و دانشجویان ادبیات و جغرافیا و تاریخ، بدین مقصد مورد مطالعه و تحقیق و کاوش قرار دهد، نتیجه آن برای همه مفید خواهد بود. ولی باید که بوسیله توزیع و تعیین کار و مفاهمه و مخابره با یکدیگر، از تکرار عمل و صرف مساعی در تحصیل حاصل جلوگیری بعمل آید.

در دانشگاهها رسم است که دانشجویان و محصلان نهایی، برهنمائی استادان رهنما، پایان نامه‌هایی می‌نویسند. اگر باین دانشجویان ادبیات و جغرافیا و تاریخ سپارش شود که همان متون و دواوین شعر و کتب ادبی و تاریخی و غیره را که به محیط جغرافی خود ایشان متعلق‌اند، بطور تحلیلی مورد مطالعه و جستجو قرار دهند، و دربارهٔ اماکن و اعلام جغرافی آن با ضبط نظائر و هم از روی کتب جغرافی قدیم و جدید و معلومات محیطی تحقیق کنند، و آنرا بطور رسایل پایان‌نامه مرتب دارند، و این تحقیقات درمرکزی جمع گردد، و به آن ترتیب و تبویب داده شود، در پایان کار چندین ساله، بهترین اثر تحقیقی از آن بوجود خواهد آمد.

برای مثال: در دیوان و آثار ناصر خسرو نامهای بسا بلاد و اماکن آمده، که از آن جمله مدفن اویمکان (بدو فتحه) تاکنون در بدخشان افغانی معروفست، و گور او هم اندر آنجاست، و يك افغان میتواند تمام وضع کنونی آنرا با تلفظ صحیح و موقعیت جغرافی و مدنی آن بسهولت از روی مشاهدهٔ خود یا دیگران تحقیق نماید ولی در بارهٔ قبادیان همین‌کار تحقیق برای یکنفر دانشمند تاجیکی میسر است، که آیا اکنون این نام موجود و مستعمل است یا نه؟ و وضع جغرافی آن ناحیه، اکنون چگونه است؟ زیرا قبادیان اکنون در جنوب، جمهوریت تاجیکستان شوروی واقع است.

من درضمن تصحیح و تحشیه و ترتیب متون قدیم، مانند: طبقات صوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری و طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی و زین الاخبار گردیزی و تاریخ هرات سیفی هروی و فضایل بلخ و غیره، به بسا ازین مشکلات برخوردادم، که برای تصحیح نامهای جغرافی رجوع به اهل محل ضرورت بود، و اگر اهل همانجا را یافته‌ام، مشکل من بزودی و خوبی حل شده است.

خراسان قدیم که يك واحد عظیم فرهنگی بود، اکنون به سه واحد سیاسی افغان - شوروی - ایران تعلق گرفته، و کسیکه در تاریخ این سرزمین و حتی در تاریخ اسلام و آسیا مطالعه میکند، لابد باید از نهضت‌های سیاسی - ادبی - علمی - فکری این مردم واقف باشد. درحالی‌که مخاخر لایموت آن امروز در نیشابور و طوس ایران - و هرات و بلخ افغانستان - و سمرقند و بخارا و چغانیان شوروی مدفونند. و برای تحقیق تاریخ و زبانها و ادبیات و هر چیز این سرزمین، مساعی مشترك ملت‌هایی ضرور است که درین کلتور عظیم تاریخی سهم دارند.

اکنون بعد ازین مقدمه - که محل اعتناء و نظر دانشمندان تمام این ملل دارای تاریخ و فرهنگ مشترك خواهد بود - میروم باصل مطلب که شرح محابس مسعود سعد سلمان شاعر بزرگ دری زبان ماست، و این مقالت ناچیز روشن میگرداند، که مردم هر محیطی که در آن زندگی دارند، میتوانند پرده از ابهام مطالب تاریخی و جغرافی بردارند.

شرحی دربارهٔ محابس مسعود سعد:

در دورهٔ غزنویان قلاع بسیار محفوظ و مستحکمی را در کوهساران و مواقع دوردست

میساختند که در آن خزاین شاهی را نگهداری میکردند . و هم هنگامیکه اشخاص مهم و مدعیان سلطنت و یا شهزادگان و وزیران و رجال مقتدر را حبس میکردند ؛ ازین قلاع و حصار های کوهستانی بطور زندان کار میگرفتند . مثلاً گردیزی گوید : « که سلطان محمود در سنه ۴۰۱ هـ داود بن نصر (حکمران ملتان) را بگرفت و بنزین آورد و از آنجا به قلعه غورک فرستاد و تامرگ اندر آن قلعه داشته بود . » (زین الاخبار ۱۸۰) و این قلعه غورک در جایی بود که اکنون هم غورک گوئیم ، و در کوهساران شمال غربی قندهار در حدود ۵۰ میل ازین شهر واقع است .

مثال دیگر : در سنه ۴۴۳ هـ شهزادگان مسعودی ابراهیم و فرخ زاد در قلعه برغند محبوس بودند (طبقات ناصری از ۲۳۶) و در همین قلعه محمد بن سلطان محمود هم محبوس بود (گردیزی ۲۰۴) .

بشهادت گردیزی همین قلاع استوار و محفوظ محل نگاهداری خزاین هم بود وی گوید :

« همه خزینها و گنجها که امیر محمود نهاده بود اندر قلعه‌ها و جایها : همه بنزین آورد . » (زین الاخبار ۲۰۴)

مسعود سعد شاعر ستمدیده و سیه روزگار ما هم درین حصار ها زندانی بود وی گوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهک

پس از آنم سه سال قلعه نای

اکنون ما هریکی ازین سه محبس را از روی معلومات کنونی تعیین میکنیم :

سو - دهک :

دوست من آقای غلام جیلانی جلالی یکی از فضایل معاصر افغانی، که خود درین مناطق حدود غزنه سکونت دارند ، وضع جغرافی آنرا چنین نوشته‌اند :

قصبه دهک از شهر حالیه غزنین بفاصله ۱۵ کیلومتر در سمت مشرق واقع است، و تا گردیز هم تقریباً ۳۰ کیلومتر فاصله دارد که غرباً بجهان آباد و شرقاً به تنگی موسوم به دولت خان و شمالاً به جلگه سرسبز رباط و جنوباً بسطون باغ پیوسته است. طول دهک ۳۰ کیلومتر و عرض آن ۲۴ کیلومتر تخمین میشود محصولات زراعتی آن گندم و جو و دیگر حبوبات و میوه. های انگور و زردآلو و توت و خربوزه و تربوز است. از غزنه یک جاده عمومی به دهک میرسد، و ازینجا به گردیز می‌رود. و از روستای دهک دوراه بجانب هندوستان موجود بود. که یکی به گردیز و وادی چمکنی و کرم ۱ و از آنجا به دامن بنو و دریای سند می‌رسید. و دیگری از سرزمین شرنه به دره گومل ۲ وصل و از آنجا بوادی دریای سند می‌گذشت. دهک امروز مرکز علاقه‌داری (حاکم نشینی) است که ده سرسبز آن «رامک» ۲ بفاصله ۴ کیلومتر دارای یک هزار خانه است و ده رباط نیز یک هزار خانه دارد ، که بفاصله ۱۲ کیلومتری در شمال آن واقع است. ده «تاسن» که ششصد خانه دارد بفاصله ۸ کیلومتری شمال غرب آن «کاین» است .

اما بسمت جنوب مشرق دهك بفاصله ده كيلومتر دره بسيار تنگی هست كه كوه بلند آن را اكنون هم (سوكوه) گویند، و بالای این كوه خرابه زاریست كه محبس سلاطین آل ناصر در آن بود. درین دره چشمه ساریست كه اكنون هم مردم در آنجا منزل دارند و سوكوه را می شناسند.

دهك از عصر غزنویان شهرت داشت، و چون در جنوب شرق غزنه در حدود ۱۵ كيلو-متر بر شهر اه هندوستان افتاده بود ناحیه متصل آبادانیهای اطراف غزنه بر راه گردیز شمرده میشد، كه پادشاه بزرگ غور سلطان معزالدين محمد بن بهاءالدين سام (۵۶۹/۶۰۲ هـ) در آن مسجدی را بنانهاده بود. و سنگ نبشته آن تا كنون در موضع رامك واقع ۴ كيلومتری شمال مغرب مركز دهك، بر محراب مسجدی موجود است و بر آن چنین نوشته اند: «بنا هذا المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معزالدين والدین ابوالمظفر محمد بن سام خليفة الله امير المؤمنين بتاريخ منتصف من شهر الله المبارك اربع وتسعون وخسمائه ۵۹۴ هـ».

این سنگ نبشته تاریخی دلالت دارد كه در حدود (۵۹۴ هـ) و عصر غوریان، نیز دهك معمور بود. و شاید بعد از ویرانی قصور محمودیان غزنه، بدست سلطان علاءالدين حسین جهانسوز (۵۴۵ هـ) این حصه باقیمانده حضرت غزنه مقر سلاطین غوری شده باشد. زیرا ما می بینیم كه سلطان معزالدين فاتح هند مسجدی را در اینجا بساخت، و هم بقول ابن اثیر همین سلطان غوری بنایی را در حیات خویش در همین دهك برای دفن خود ساخته بود. كه يك دختر او را در آن بخاك سپرده بودند. و چون او شب اول شعبان ۶۰۲ هجری در منزل دهميك واقع ضلع سوهاوه- جهلم پنجاب كشته شد (طبقات ناصری ۴۰۳/۱ و داستان تركتازان هند ۲۳۲) محفۀ او را از آنجا بر اه پشاور- تیراه- كرمان (بفتحتین) به غزنه انتقال داده در همین گورستان دهك بخاك سپردند (الكامل ۸۳/۱۲ و روضة الصفا مير خواند و خلاصة التواريخ سبحان رای) این بنا تا كنون در دهك بنام «مزار شاه شهید» یا شاه نزار، معروفست كه در سنه ۱۳۴۳ ترمیم گردید و صندوق سنگ نفیس و خام سپید را با نوشته یی از طرف حكومت افغانستان بر آن نصب کرده اند كه اكنون در ده رامك واقع است.

روستاهای معمور و سرسبز امروزی دهك عبارتند از: تاسن، لغباد، جهان آباد، كندر، زیوج، كلاغچ، رامك، پای لچ، رباط، پچك، خشك، فچك، سنگر، قلعه علم، قلعه توره باز، چهار دیوار، گنبد، سلمان زایی، سوكوه، تپور، مهتر، لالا، شادی، زاكر، هاره، سترتی. در قرية تاسن تپه یی هست كه برای بقایای عمارات مخروبه بنام «كوشك سلطان» معروفست. و در روستای فچك تپه های خاکی و ابنیه مخروبیست كه آنرا «باغ ارم» نامند. ساكنان كنونی این ناحیه، افغانان پشتو زبان كشاورزانند. آب آن از چشمه سارها و كاریزهاست، هوا مانند غزنه سرد است و در زمستان زیر برف می باشد. بارانهای فراوان بهاری هم دارد. ولی زمستان آن بسبب كمی وزیدن باد نسبت به غزنه معتدل است. زمینهای للمی هم فراوان دارد (قاموس جغرافی افغانستان ۲/۲۹۹)

بطرف جنوب غربی دهك جایبست كه آنرا «سلطان باغ» گویند، و بقول مردمان آنجا «باغ شاهی» بود، كه از بند سرده آبیاری میشد، و این بند آب اكنون هم موجود است كه

وجود باغ سلطان و گورستان سلطان معزالدين محمد و مسجد بنا کرده او با بقایای ابنیه مخروبه همه دلالت دارد براینکه : دهك مقر سلطانی غوریان در غزنه بود .

مخفی نماند: که این دهك غزنه و سوکوه محبس مسعود سعد غالباً همانست که بوریحان البیرونی آنرا در جبال افغانیه بین پرشور (پشاور) و غزنه قرار داده است (الصیدله ورق ۱۸ ۶۶) و آنرا بادهك دیگری که این حوقل ص ۳۰۵ و مقدسی ص ۵۰ و اصطخری ص ۲۴۹ و گردیزی ص ۱۷۷ و تاریخ سیستان ص ۳۰۹ بین سیستان و بست ذکر کرده اند، خلط و اشتباه نباید کرد. زیرا این دهك مؤخرالذکر هم در شمال شرق فراه بفاصله ۱۰ کیلومتر در طول بلد شرقی ۶۲ درجه ۱۰ دقیقه ۲۲ ثانیه و عرض شمالی ۳۲ درجه ۲۸ درجه ۱۳ ثانیه واقع است. اما آنچه در کتاب الانساب سمعانی آمده : که سلطان محمود خلف بن احمد پادشاه صفاری را در گردیز و بعد از آن در دهك هندوستان حبس کرد . هم باغلب احتمال همین دهك غزنه باشد، که از غزنه شرقاً بطرف هندوستان واقع بود. و مسعود سعد بلندی کوههای سهمناك آنرا چنین تصویر میکشد :

از دو دیده ستاره میرانم	من برین کوه آسمان پیکر
نتوانسته یی رسید بمن	گر همه تنت را ببودی پر
تادهك راه سخت شوریده است	جفت عقلی تو و عدیل هنر

(دیوان ص ۲۶۸)

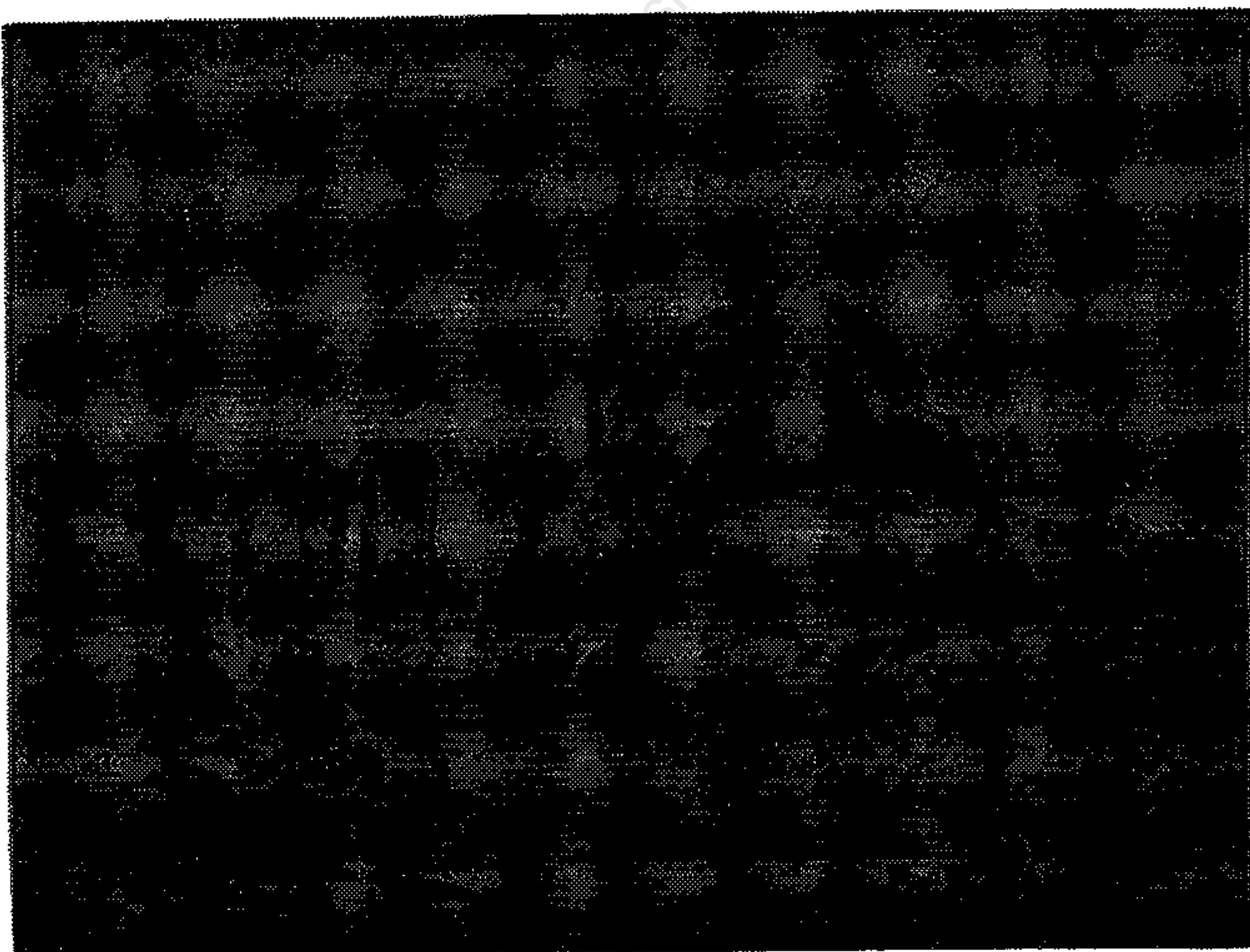
نای حصار

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلندجای
(دیوان مسعود سعد ۵۰۳)
درباره حصار نای مرحومان علامه محمد قزوینی و رشید یاسمی و سهیلی و دیگر نویسندگان به تحقیقی نرسیده اند و نوشته اند «معلوم نشد در کجاست» آنچه مؤلف برهان قاطع این قلعه را در هندوستان، و حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در ربع مرو شاهجان گفته اند نیز درست نیست.

نام این قلعه در طبقات ناصری (۲۳۸/۱) قلعه نای و در زین الاخبار گردیزی (ص ۲۰۴) بشکل نای لامان و در تاریخ سیستان (ص ۲۱۶) نیز بهمین طور آمده است، که من در پاورقی های طبقات ناصری و زین الاخبار مختصراً به محل وقوع آن اشاره کرده ام . علامه بوریحان البیرونی گوید: که سلطان مسعود بن محمود بن طوایفی را اهداء داشت که در آن جمله سنگ سیاهی بود از قلعه نای نزدیک غزنه و هندویی که از کارداران آن قلعه بود به من گفت. که هندوان آنرا به بتکده های خود می برند (کتاب الجماهر ۱۸۲). اینکه البیرونی وقوع نای را در قرب غزنه تعیین کرده بحقیقت نزدیک است. و آنچه عروضی سمرقندی محل آنرا در و جیرستان گفته (چهار مقاله ۷۱) نیز صحیح است. زیرا و جیرستان که منهاج سراج آنرا مکرراً در طبقات ناصری آورده، اکنون بنام اجرستان ناحیتی است کوهستانی، در جنوب غرب غزنه که بین طول شرقی ۶۵ درجه ۳۶ دقیقه ۵۰ ثانیه و عرض شمالی ۳۲ درجه ۴۸ دقیقه ۳۵ ثانیه افتاده و عبارت از دره مستطیلی است که شرقاً و غرباً بطول ۵۸



منظره عمومی دره نای که مناری هم بین آن دیده می شود



برقعه این حصارکوهی نای مسعود سعد زندانی بود . روزگار این حصن استوار را بدین شکل در آورده است !

کیلومتر امتداد دارد و شرقاً به بهسود و غرباً بروزگان و گزیو پیوسته است، و زمستان سرد شدیدی دارد، که تا ۳ متر برف در آن می افتد. و مناطق آن همه کوهسار است. (دائرة المعارف آریانا ۴۲۹/۱) این **وجیرستان** قدیم و اجیرستان کنونی یکی از ایالت های شهزاده نشین سلاطین غوری بود و حصارنای بشرح ذیل در آن واقع است.

در سمت غرب شهر غزنه مایل بزایه جنوب در حدود ۵۰ میل دور، در دامنه قلعه آسمان خراش گل کوه جایی بنام **(نای قلعه)** واقع است که آثار آبادانی های کهنه تا کنون در آن نمایان است. این بناها که بقایای **حصار نای** و زندان مسعود سعد شمرده میشود، علاوه بر ارتفاع عمومی محل وقوع آن عبارت از شخ کوهیست که هشتاد متر از سطح سنگی پایین آن بلندی دارد و سمج های کنده شده مصنوعی در آن موجود است که مسعود سعد در اشعار آبدار خود، از بلندی و وحشت و تاریکی پرهول آن داستانها دارد. درین بناهای سنگی که در قلب کوه کنده اند خانه های وسیعی بطول ۲۵ و عرض ۱۵ متر و ارتفاع ۱۲ متر دیده میشود و آثار مسجد و چاه آب و پله های حصص مختلف این بناها با دهلیزها نیز نمایان است و در تمام این بناهای بزرگ و مدهش، آثار حجاری دیده میشود، که سینه کوه را شکافته اند.

راه موثر روی که از غزنی به حصارنای می رسد، از حوزه جفتور و دره قیاغ و جلگه سراب بجانب غرب تا بسطح مرتفع ناور می گذرد. در اینجا مراتع معروف و آب ایستاده یی هست که بفاصله شش میلی آن دره مشجر و سرسبز **نای** افتاده است ولی بین ناور و نای گردنه کوتلی واقع است و ارتفاع این نواحی را از سطح بحر در حدود ده هزارفت تخمین توان کرد. و هم در کوهساران جغتوسنگ نبشته های زبان دری قدیم و سنسکریت را بر صخره های کوهی برسم الخط یونانی دوره هیاطله یافته اند. و یکی از این سنگ نبشته ها عبارت از ادعیه تری رتنه (سه جوهر) بودائی است بزبان سنسکریت و رسم الخط یونانی که شرح و تصاویر آن در مجله شرق و غرب رومانشر شده است. این ناحیت کوهساری در حدود ۲۰ میلی شمال قره باغ واقع است که منزلیست بین مقر و غزنه بر شهر راه اسفالت شده قندهار و غزنی. و ازینجا هم راهی بسوی **حصارنای** موجود است که با اسب بران در بین کوهساران توان رفت.

نا گفته نماند که (۱۷) سال قبل یکی از دانشمندان افغانی، سید محمد ابراهیم عالمشاهی که خود از افاضل و شاعران این ناحیت است، سفری به حصارنای کرد. و از بقایای آن چند تصویر گرفت و مقالاتی را در شرح وضع کنونی حصارنای نشر داد. که ما این سه تصویر را با برخی از معلومات از آن برداشته ایم. و آنرا بایک نقشه تخمینی این ناحیت به خوانندگان رامی گوییم تقدیم داشتیم.

بقلم : Bernard Jaffe

ترجمه : احمد احمدی بیرجندی

مادام کوری، زنی که روح سرکش و دانش پژوهی داشت

در بیستم ماه مه ۱۹۲۱ زنی ضعیف و باریک اندام که لباسی سیاه برتن داشت در کاخ سفید، مقر ریاست جمهوری آمریکا، در برابر دسته‌ای از افراد مشخص و دانشمندان بنام که برای ملاقاتش دعوت شده بودند ایستاده بود. رئیس جمهوری ممالک متحده آمریکا آن زن سیاه‌پوش را که شیشه کوچکی از رادیوم در برابر گرفته بود به‌حضر آن جلسه مجلل معرفی کرده چنین گفت:

«چه سعادتمند و دولتیار بوده‌اید که توانسته‌اید این کشف بزرگ را بخاطر بشریت انجام دهید. کار شما جاودانی است و خدمتی که تعهد کرده‌اید بسیار مهم و برای بشریت بسیار سودمند است.»

آن مقدار نمک درخشنده‌ای که در آن شیشه دیده می‌شد و بر رویهم بقدر یک انگشتانه بیش نبود حاصل زحمات ۵۰۰ تن از افراد خبیر و با تجربه و مجهز به وسایل علمی بود که یک سال تمام از ۵۰۰ تن مواد معدنی، با کار و کوشش مداوم بدست آورده بودند. اما در اصل این ماده پرارزش و کمیاب را بیست و چهار سال قبل، همین زن سیاه‌پوش موقر، ماری کوری، بدست آورده و بدین معجزه علمی توفیق یافته و راه را برای دیگران هموار ساخته بود.

مانیا، دختر لهستانی، که بعدها ماری کوری نامیده شد با شوهرش، با وسائلی بسیار کم و سرمایه‌ای بسیار ناچیز در اطاقکی بسیار پست و وا گذاشته، در شهر پاریس موفق به اکتشاف عنصری تازه بنام رادیوم گردید، که بعدها در ردیف مهمترین کشفیات علمی در تاریخ پیشرفت علمی انسان ثبت گردید و نام این زن و شوهر را با جاودانگی پیوند داد.

ماری کوری، صد سال قبل در شهر ورشو دیده به جهان گشود. ماری از همان ابتدا به آزمایشهای علمی بسیار علاقه‌مند بود. بطوری از همان اوان در لابراتوار پسرعمویش به ترکیب کردن مواد شیمیائی دلبستگی خاص داشت. محیط تربیتش محیطی بود علمی - بنا برین عشق به دانش طلبی در وجودش عجین شده بود. ماری مادرش را از دست داد و در نتیجه علاقه بسیاری نسبت پیدارش پیدا کرد. علاقه‌ای که در حد شیفتگی و فداکاری بود - پدرش استاد ریاضیات و فیزیک بود. ماری، دختر محبوب و موقر بود که به پدر و پس از آن به کشور زجر دیده‌اش لهستان علاقه‌ای بسیار نشان می‌داد. در هفده سالگی اوضاع و احوال زندگی او را بر آن داشت که در یک خانواده روسی

صد سال قبل



بعنوان الله و معلم سرخانه بکار پردازد . درین سن بر اثر تحقیقی که از بیگانگان می‌دید آنچنان حس میهن‌پرستی‌اش - بصورتی عصیان‌آمیز و گستاخ - اوج گرفت که بیم جان و اسارتش می‌رفت . ماری برای اینکه درین کار توفیقی بدست آورد با دسته‌های مخفی از جوانان لهستان که برای برانداختن روس‌های منفور و کینه‌توز عهد و پیمان بسته بودند همراه شد و درین عهد و پیمان آنچنان همکاری و شجاعت و جسارتی نشان داد که چند سال بعد ناچار شد لهستان - زادگاهش - را ترک گوید .

بناچار در سال ۱۸۹۱ میلادی ماری ، دختر ۲۴ ساله ، بصورت دانشجویی تبعیدی به پاریس وارد شد . در پاریس ، در نهایت عسرت و تنگدستی روزگار می‌گذراند . تنها جایی که از عهده کرایه‌اش می‌توانست برآید اطاقکی بود انبار مانند ، در زیر شیروانی ، و بسیار محقر و تنها غذائی که می‌توانست بخورد غالباً نان خالی و گاه شکلات بود . اما این دختر شجاع اهمیتی بدین زندگی - از جهت مادی - نمیداد . چنان سرگرم کارهای علمی و تحقیقات عملی بود که بکلی از سیاست روی بر گرداند و به علم شیمی و آزمایش‌های مربوط بدان وقت می‌گذراند . در روزگاری که زنان هیچگونه میدان فعالیتی در مسائل علمی نداشتند و برخی از آنان تجسّسات علمی را به چیزی نمی‌شمردند ماری کوری چنان نسبت به علوم تحقیقی و آزمایشی عشق می‌ورزید که گوئی وجود خود را فراموش کرده و سراپا محو مسائل علمی

شده است. این علاقه بدان حد رسید که تصمیم کرد کار تحقیق را بعنوان شغل آینده خود برگزیند. درین هنگام مصمم شد که برای ادامه تحصیلات و تحقیقات خود به دانشگاه سوربن وارد شود. گرچه مخارج تحصیل در دانشگاه برای وی گران می نمود ولی عزم قوی وی را بر آن داشت که از راه کار کردن در لابراتوارها و شستن شیشه ها تأمین مخارجش را بنماید. مدت سه سال لاینقطع کار کرد. تا يك روز جوانی را ملاقات نمود که: «قدی بلند و موهائی بور داشت» این جوان بلند بالا «پیرکوری» نام داشت. «پیرکوری» دوران دانشگاه سوربن را طی کرده و بکار تحقیقات الکتریک سرگرم شده بود. برخورد ماری به پیرکوری موجب عشقی عمیق شد - عشقی که بمرور زمان دیرپا و ریشه دار می شد. Pierre نیز دلباخته روح سرکش و بلند این دختر چشم آبی و شیفته روی و موی زیبایش شده بود. پیر نتوانست شیفتگی خود را نسبت به ماری پنهان دارد دوران عشق ورزی و نامزدی آنان بسیار کوتاه بود زیرا چندی بعد در جولای ۱۸۹۵ زندگی زناشویی را آغاز نهادند و با یکدیگر ازدواج کردند. بلافاصله زندگانی علمی این زوج دانشمند شروع شد و هر دو به تحقیقات و مطالعات خود ادامه دادند. «پیرکوری» نیز به انجام وظایف خود پرداخت و بعنوان استاد فیزیک در مدرسه شهرداری Ecole Municipale بتدریس مشغول گردید.

درین هنگام ستاره اقبال و روز سعادت ماری کوری درخشیدن آغاز **عنصر ناشناخته** کرد، و سبب آن حادثه ای بود که در لابراتوار (پروفسور هانری بکرل) بوقوع پیوست. پروفسور بکرل يك قطعه سنگ معدنی اورانیوم (Uranium) را در تاریکخانه عکاسی بر روی يك صفحه حساس عکاسی گذاشته بود. بعدها متوجه شد که رنگ صفحه عکاسی در همان نقطه ای که مجاور سنگ معدنی اورانیوم بوده تغییر کرده است. بکرل در ابتدا، نتوانست علت این موضوع را درك کند. برای تکمیل آزمایش، صفحه عکاسی را در مجاورت سایر سنگهائی که محتوی اورانیوم بود قرار داد، تا اثر آنها را بر صفحه حساس عکاسی بسنجد. هر باری که این آزمایش را تکرار می کرد و سنگ اورانیوم را به تاریکخانه عکاسی می برد، لکه ای از آن را بر روی صفحه نقش بسته می دید، بالنتیجه:

دریافت که شدت تأثیر سنگهائی معدنی اورانیوم بر صفحه عکاسی بستگی زیادی بمیزان کمی یا زیادی مقدار اورانیوم در آن سنگها دارد. هرچقدر مقدار اورانیوم در سنگ معدنی بیشتر باشد اثر گذاری آن زیادتر خواهد بود. یکی از سنگهائی معدنی اورانیوم بنام (پیشبلاند = pichblende) که در حقیقت اکسید اورانیوم است، بنظر می آمد که خیلی قوی تر است از حتی نسبت مقدار اورانیومی که در آن سنگ وجود دارد.

ازین جا بدین نکته توجه کرد که: «میبایست درین سنگ معدنی خاص ماده ای باشد خیلی از جهت تأثیر قوی تر از اورانیوم زیرا تا این حد بر روی صفحه عکاسی اثر میگذارد اما این ماده چیست؟ هنوز اطلاعی در دست نداشت.»

پروفسور بکرل ماری کوری را در آزمایشگاه تحت نظر گرفته و از کار و فعالیت خاص وی بخوبی تشخیص داده بود که ماری کوری دارای استعدادی فوق العاده در تجربه و آزمایش میباشد. بکرل با سابقه ذهنی که داشت، و موضوع را برای ماری عنوان کرد و ماری نیز در خصوص آن با شوهرش (پیر) مذاکره نمود. ماری و پیر که دست اندر کار تحقیقات و مطالعات دیگری بودند به محض شنیدن این جریان دست از کارهای مورد نظر بخود کشیدند. تا

تجسسات خود را در پی یافتن آن عنصر ناشناخته که در اکسید اورانیوم (پشبلاند) یافت می شد و پروفیسور بکرل گمان کرده بود تعقیب کنند . اما این زوج دانشمند چون با عسرت و تنگدستی دست بگریبان بودند وجه کافی برای دنبال کردن تحقیقات علمی خود نداشتند . بناچار مقداری پول برای انجام این منظور قرض کردند و برای بدست آوردن مواد معدنی اکسید اورانیوم نامه ای به دولت اطریش - که مالک معدن پشبلاند بود - نوشتند و تقاضای مساعدت نمودند . چندی بعد جواب نامه را با هدیه ای که عبارت از يك تن مواد معدنی پرارزشی بود به آنها رسید .

آن ایام روزهای بس پر تب و تاب بود . کوری ها دائماً کار می کردند - قطعه های خاک معدنی را از بامداد تا شامگاه در دیگهای مخصوص می جوشانند و سپس مایعی را که از آن بدست می آمد با مواد ته نشین شده پی در پی تصفیه می کردند و مواد زائد و بی مصرف آنرا کنار می نهادند - این کار توان فرسا را تا بدان حد ادامه دادند که گازهای مسموم کننده - متصاعد از دیگ جوشان در زیر سقف پست آن انبار محقر سلامت آنها را به خطری قریب الوقوع تهدید می کرد . اما عشق به کار به آنها مجال توجه به سلامت وجودشان نمی داد - ماری خود با ضعف مزاج خمره های بزرگ آب و مایع معدنی را بر می داشت و با رنج فراوان آنها را ازین سو بدان سو می کشاند !

اغلب اوقات ، هنگامی که پیر درباره برخی آزمایشهای شیمیائی کار می کرد و به ترکیب و تجزیه مواد سرگرم بود ، ماری کوری با عجله خوشبختی غذائی ساده فراهم می کرد . اما چون مجالی - حتی برای صرف غذا نداشتند ، زن و شوهر با هم در حین انجام آزمایشها و تجسسات علمی خود با شتاب غذائی صرف می کردند و بیدرنگ بکار می پرداختند - ماری کوری سالها بعد که از این دوران ملالت بار اما توأم با عشق یاد می کند چنین می نویسد : « چنان من و پیر سرگرم کارهای علمی خود بودیم که گوئی خود را فراموش کرده و در رؤیائی بس شیرین بسر میبردیم . صادقانه باید اعتراف کنم که در آن اطاقك محقر و فلاکت بار در حقیقت خوشترین ایام زندگانی خود را - که مقرون به لذت و عشق تحقیق علمی بود - می گذرانیدیم . »

مع التأسف در همین زمان بود که ماری کوری بر اثر نامساعد بودن محیط کار به ذات الریه بسیار شدیدی مبتلا شد و ماهها این کسالت دوام یافت تا دیگر بار ماری سلامت خود را بازیافت و توانست آزمایشهای علمی خود را از سر گیرد و بتلاش پی گیر خود پردازند . درین موقع یعنی سپتامبر سال ۱۸۹۷ ماری کوری صاحب دختری زیبا شد . اما هنوز يك هفته از تولد نوزادش نگذشته بود که ماری راه آزمایشگاه را در پیش گرفت . پدر پیر که دکتري باز نشده بود و بر اثر ازدست دادن زوجه اش تنها زندگی میکرد به خانه آنها آمد تا در غیاب پدر و مادر از ایرن (Irène) زیبا پرستاری کند .

درین زمان مواد معدنی (اکسید اورانیوم) نیز رو بکاهش نهاده و به حد پوند تقلیل یافته بود . یکسال دیگر نیز میبایست این زوج محقق دانش پژوه به کار حماسی خود ادامه دهند . اما ماری دوباره مریض شد . پیر ، شوهرش راضی بود که از نیمه راه برگردد و دنباله تحقیقات توانفرسای خود را رها سازد ، اما ماری بهیچ وجه بدین کار رضایت نمیداد . پس از تقریباً دو سال کار مداوم مقدار کمی از نمکهای بیسموت را توانستند بچنگ آورند که

در آن آثار و ظواهر حکایت از وجود عنصر بسیار قوی و پر قدرتی میکرد که در حدود سیصد برابر مؤثرتر از اورانیوم بود. از این نمک ماری کوری ماده‌ای را استخراج کرد که شباهت زیادی به نیکل داشت. وی آنرا بصورت‌های مختلف مورد آزمایش قرار داد و سرانجام در جولای سال ۱۸۹۸ به کشف يك عنصر ناشناخته دیگری توفیق یافت که اسم آنرا بیادبود کشور زادگاهش لهستان (Poland) پولونیوم (Polonium) گذاشت. باید بظاهر این کشف ماری و پیر را قانع میساخت، اما چنین نبود پیر و ماری کوری بدین اکتشاف خرسند نبودند - آنها همچنان آزمایش‌های خود را با مقادیر مختلفی از آن يك تن ماده معدنی (پیشبلاند) ادامه دادند و آن قدر آنها را در دیگ جوشاندند تا رسوب تبدیل به ماده بسیار کمی شد، بحدی که توانست در لوله‌های آزمایش جای بگیرد. این مواد شیمیائی که بدین طریق بدست آمده بود دارای خصوصیات خیلی قویتر و مؤثرتر از پولونیوم بود.

ماری کوری به این مقدار ماده ته نشین شده‌ای که حاصل دو سال رنج و مرارت آزمایش‌های شیمیائی بود و به بهای سلامتش بچنگ آمده بود با دقت می‌نگریست و از آن با دلسوزی و علاقه خاصی مواظبت میکرد. هر چه این مواد شیمیائی تقلیل می‌پذیرفت دقت و مواظبت ماری بهمان نسبت افزایش می‌یافت هر قطره‌ای که از آن مایع از کاغذ صافی می‌گذشت و در لوله آزمایش می‌ریخت و یا هر ذره‌ای از آن که به کاغذ و جدارها چسبیده بود موجب جلب دقت بیشترش میگردد ماری هر قطره و هر ذره‌ای را جدا گانه مورد آزمایش قرار میداد. درین باب آن قدر بر دقت نظرش افزود که حتی نمیخواست يك ذره ناچیز از آن ماده شیمیائی که حاصل زحمات بسیارش بود بهدر رود و از نظر تیزبینش پنهان بماند!

ماری و پیر با کندی پیش میرفتند. از قضا شبی داخل انباری که محل کارشان بود شدند ناگهان: «در گوشه و کنار میز کار ذرات درخشان و نورانی را دیدند که در لوله‌ها و بطریهای آزمایش همچون ستارگان آسمانی چشمک می‌زدند!»

این مواد درخشان، همان عنصری بود که آنها پس از زحمت بسیار و رنج جانکاه بدست آورده بودند. شادمانی این زوج دانشمند را آن شب حد و حصری نبود زیرا یقین کردند شاهد مقصود - پس ازین جانفشانی - روی بدانها نموده و از پشت پرده استتار بدر آمده است.

شیشه‌های محتوی این مواد یکی پس از دیگری تمیز میشد و از صافی می‌گذشت و در ظرف دیگر جای میگرفت. دقت میکردند تا يك ذره غبار بر آن ماده‌ای که حاصل فعل و انفعالات شیمیائی چندساله بود فرو نهند و آنرا فاسد و کدر نسازد. مواد زائد با دقت هر چه تمامتر جدا میشد و ماده اصلی بر جای میماند. سرانجام ماری کوری - نخستین بار - بدین امر توجه کرد که ذرات نمک متبلوری که از جهت کیفیت به گونه‌ای تازه بود در ته لوله آزمایش وجود دارد. بعد از دقت فراوان عنصر تازه بدست آمد - این عنصر را که ابتدا آنها را دچار تردید در محاسباتشان کرده بود و بعدها یقین حاصل شد که همان ماده‌ای است که می‌جسته‌اند - رادیوم نامیده شد. با این وجود کشف این ماده را بهمگان اعلام نکردند. مقارن همین اوقات پیر کوری به سمت استاد فیزیک در دانشگاه سوربن و ماری نیز بعنوان معلم فیزیک در یکی از مدارس دخترانه برگزیده شد. وضع مادی این زوج کم کم سر و سامانی یافت. ماری از دختر کوچکش (ایرن) مواظبت میکرد و به تحقیق و مطالعه درباره رادیوم نیز همچنان

سرگرم بود . پنج سال دیگر بکار و تحقیق گذشت . امر اکتشاف رادیوم نیز صورت کمال یافت . ماری درین هنگام به معرفی (رادیو آکتیویته) اقدام کرد .

رادیو آکتیویته نامی بود که ماری کوری بر مجموعه اکتشاف خود نهاد و منظور از این اصطلاح اثرات ناشی از (پلونیوم) (اورانیوم) و (رادیوم) و عناصر مشابه آنها بود که کلاً تحت این نام درآمدند .

ماری اکتشاف خود را بعنوان تز (پایان نامه) درجه دکتری در علوم معرفی کرد و بحث و تحقیق در آنرا بر عهده گرفت . هیئت داوران و ممتحنین که بر دفاع از رساله وی نظارت میکردند به اتفاق آراء قبول کردند که رساله دکتری ماری کوری پراهمیت ترین و ممتاز ترین رساله اجتهادی بوده است که در تاریخ علوم در دانشگاههای جهان سابقه داشته .

درین هنگام ، بطور رسمی ، اخبار مربوط به کشف (رادیوم) به همه نقاط مهم جهان رسید . بدین شرح که : عنصر عجیب و تازه ای بمعرض اکتشاف درآمده است که نمکهای آن در تاریکی می درخشد و قدرت حرارتی که منتشر میسازد معادل است با ۵۰۰ هزار برابر حرارتی که زغال سنگ می تواند تولید کند ، به نسبت همان مقدار ، حتی بیشتر . پوشیده نماند که ماری کوری پس از آن همه رنج فقط یک دسی گرم (یکدهم گرم) رادیوم خالص بدست آورده بود . بعلاوه این عنصر جدید نیرومندترین زهری بود که تا کنون بشر به کشف آن توفیق یافته بود . این ماده بر پوست بدن زخمها و جراحات بسیار دردناک می توانست تولید نماید . پیر نیز بر اثر آزمایش بدین خصوصیات پی برده بود . از جمله انگشتهايش بر اثر تأثیرات شکفت انگیز این ماده قوی فلج و ناراحت گردیده بود . از طرف دیگر قدرت آن بحدی بود که میتواند موجودات حیه و نسلهای زیادی را عقیم سازد ، و سرطانهای سطحی را معالجه کند و میکروبهای قوی را بکشد و الماسها را رنگ آمیزی نماید و در جمادات نفوذ و رسوخ کند .

جهان علم ازین کشف بزرگ دچار حیرتی عظیم شد .

پس از این کشف زوج دانشمند شهرت جهانی بدست آوردند و صیت دانش و فضیلتشان سراسر جهان را فرا گرفت . سیاحان عالم و مشتاقان دانش از اکناف جهان بمنظور دیدن این زن و مرد دانشمند و اطاق کارشان که در عین حال لابراتوارشان نیز بود هجوم آوردند تا از خرمن دانش آنان خوشه چینی کنند و در بحث و مذاکره و سخنرانیهای علمی آنان شرکت جویند . خبرنگاران کنجکاوانه را تا اطاق کار و حتی محل خواب و استراحتشان دنبال میکردند تا بدانجا که این کنجکاوی به مزاحمت رسید . کوری ها ازین گستاخی و بی آزرمی شکایت میکردند اما نمیتوانستند خود را از چنگ آنان برهانند . مقارن با همین زمان موج افتخار بسوی آنها در حرکت آمد . اما ماری و پیر چون دانشمند واقعی بودند از بسیاری ازین امتیازات ظاهری چشم پوشیدند و تنها هدفشان این بود که بجای افتخارات ظاهری و مدالهای شایستگی و لیاقت لابراتوارهای مجهزی در اختیار آنها گذاشته شود تا مطالعات خود را تکمیل نمایند . چندماه بعد جایزه نوبل به آنها تعلق گرفت . درین افتخار با پروفیسور بکرل که نخستین بار آنها را متوجه عنصر جدیدی کرده بود سهیم شدند . ماری و پیر وجهی که از بابت جایزه نوبل به آنها پرداخت شد بمنظور پرداخت قروضی که در راه انجام آزمایش های علمی خود از دوستان گرفته بودند پرداخت کردند . دشواری بزرگ آنها هنوز جنبه

مالی داشت . گرچه می توانستند از طریق فروش و ثبت اکتشاف خود پول کافی بدست آورند و از قبل آن استفاده های سرشاری بدست آورند اما بدین کار دست نیازیدند و از پیشنهادهایی که درین زمینه به آنها میشد اعراض میکردند . هر ذره متبلور رادیومی را که از مقادیر زیادی مواد معدنی بدست می آوردند و محنت و رنج بسیار درین راه متحمل میشدند با نهایت کرامت و سخاوت ، آنچنان که خوی دانشی مردان واقعی است بطور رایگان به بیمارستانها می بخشیدند .

هنوز (ایرن) دخترشان به هفت سالگی نرسیده بود که دختر دیگری بنام (ایودینس) چشم بجهان گشود . قدم این کودک نورسیده با دولت و اقبال قرین بود و محیط زندگی ماری و پیر سرشار از خوشی و لذت و موفقیت گردیده بود . اما افسوس که : خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . در آوریل ۱۹۰۸ پیر کوری در حادثه ای که در خیابان رخ داد ناگهان جان به جان آفرین تسلیم کرد . این خبر محنت اثر و ضایعه دردناک ضربتی بس سهمگین بود که بر روح و جسم ماری ، زوجه اش وارد آمد و او را از پای درآورد . ماری به غمی جانکاه که اغلب با سکوتی مدهش و حالتی مالیخولیائی توأم بود دچار شد . ابتدا چنان بنظر می آمد که ماری کوری را کار تحقیق و مطالعات علمی پایان آمده و تصور نمیرفت که دیگر ماری بتواند دست بکار تحقیق بزند و دنباله کارهای شوهرش را بگیرد . چند هفته ای ازین ماجرا گذشت اما عشق به تجسسات علمی ماری را دیگر بار به لایراتوار کشاند ولی این بار بیش از پیش ساکت و کم سخن بود .

تنها کار میکرد و افکارش را به تحقق و تجربه میرساند ولی لب بسخن نمی گشود . گوئی می خواست بقیه عمرش را بیاد بود جاودانی شوهر خود بکارهای علمی اختصاص دهد . دولت فرانسه ، که پیش ازین هیچگونه مددی حاضر نبود به کوریها برساند از ماری درخواست کرد که کرسی استادی پیر را همچنان تصدی کند ، گرچه قبل از وی هیچ زنی نتوانسته بود ادعای گرفتن کرسی فیزیک را در دانشگاه سوربن داشته باشد .

زمانداران و بزرگان قوم ابتدا بنای قروند و کله و شکایت گذاشتند اما در اولین سخنرانی که ماری در دانشگاه سوربن ایراد کرد رجال قوم ، علما ، رئیس جمهور فرانسه ، پادشاه و ملکه پرتقال در جلسه سخنرانی حضور یافتند و تجلیل شایسته ای از وی بعمل آمد . هنگامی آن زن کوچک اندام سیاه پوش از درکناری وارد سالن سخنرانی شد جمعیت بیکباره بپا خاستند و موجی از فریاد شادی و شغف که ناشی از شوق و احترام جمعیت بود بپای آن زن دانشمند تار گردید .

ماری با حالتی مضطرب و پریشان ، دست لاغر و ضعیفش را بعنوان پاسخ دادن به حضار بلند کرد . پس از ادای احترام پشت تریبون خطابه قرار گرفت و با صدائی خوش آهنگ اما آهسته سخن گفت و آنچنان با صدای آرامش شنوندگان را مسحور و مفتون کلامش ساخت که سکوت مطلق بر همه حضار حکمفرما گردید و کوچکترین صدائی از آن جمع بگوش نمیرسید . ماری آخرین سخنرانی پیر ، شوهرش را درباره (پلونیوم = رادیوم) ادامه داد و دنباله تحقیقات را در آن باره تکمیل کرد . هنگامی سخنرانی اش را درباره رادیوم پایان برد فقط چند نفری از مردم دیرباور باقی ماندند که هنوز در بزرگی و عظمت شخصیتش دچار تردید بودند . علمی اش با آنکه ماری بذروه شهرت و افتخار رسیده بود مع هذا دست از وظایف قبلی و کارهای

نکشید. چون عنصر تازه یعنی رادیوم میبایست آزاد و خالص و بدون ترکیب با مواد دیگر بدست آید، یکبار دیگر ماری در لابراتوار خود بکارهای شیمیائی و علمی خود مشغول شد و همچنان پیوند خود را با این نوع تحقیقات و تجربیات علمی استوار نگه داشت و بالنتیجه از قبول هر نوع کار و شغل اجتماعی امتناع ورزید تا آنکه در سال ۱۹۱۰ میلادی توانست کار خود را پایان رساند و تاج افتخار بر سر نهاد.

بدست آوردن دانه‌های سفید و درخشان رادیوم - بطور خالص و مجزا از مواد زائد راه وصول به کمال مطلوب را آسان کرد. این امر خطیر و درخشان بدون کمک پیرشهرش به انجام رسید و لیاقت فردی و قدرت علمی‌اش بر همگان آشکار شد. در اینجا بود که دیگر حسودان و بدخواهان دیرباور سکوت اختیار کردند. بخاطر انجام این امر دیگر بار جایزه نوبل به ماری کوری تعلق گرفت - ماری در تاریخ علم و اکتشاف تنها دانشمندی بود که تا آن زمان به گرفتن جایزه نوبل - آنهم دو نوبت - توفیق یافته بود.

ماری کوری همچنان آرام و بدون ادعا بکار خود ادامه داد. در ابتدای جنگ بین‌المللی اول بود که ماری کوری از لابراتوار اختصاصی خویش بیرون آمد، برای اینکه ۲۵۰ دختر را - که ایرن Irène دختر عزیزش نیز جزو آنان بود - برای کار با رادیولوژی و آشنائی کامل با آن - تربیت نماید. زیرا میخواست از این رهگذر به بیماران و مجروحان خدمت کند. علاوه برین، ماری کوری رانندگی اتومبیل را یاد گرفت و وسائلی برای مریضخانه‌ها ازین سو بدان سو حمل و نقل می‌کرد و وسایل رادیوگرافی و ادوات سنگین و ظریف طبی را برای شفای مرضای خودش با اتومبیلی که رانندگی آنرا بعهده داشت حمل و نقل می‌کرد.

هنگامی که انستیتورادیوم دانشگاه پاریس تکمیل شد ماری بعنوان مدیر آن تعیین گردید، اما چندی بعد ازین کار کناره‌گیری کرد و در انستیتوی محقری که محل آن اطاقی در کوچه پیر کوری بود بکار مشغول شد و با عشقی سرشار و نیروئی تازه به استخراج رادیوم سرگرم گردید. هنگامی جنگ بین‌المللی پایان رسید از آزادی کشور عزیزش لهستان فوق‌العاده مسرور و خوشوقت شد. موقعی این خوشحالی به کمال رسید که در سال ۱۹۲۹ میلادی مجدداً به آمریکا دعوت شد تا هدیه رادیومی را برای میهن عزیزش لهستان - که از داشتن آن محروم بود دریافت کند.

با آنکه اطباء رفتنش را تجویز نکردند مع‌هذا بخاطر میهن و کسب افتخار با خوشحالی زاید الوصفی بدان سرزمین مسافرت نمود - بحقیقت روح ماری کوری در برابر شدائد و مشکلات تسلیم‌ناشدنی بود. آنی از کوشش دست نمیکشید - چنانکه چهار سال دیگر لاینقطع به تحقیق و تجسس ادامه داد.

در چهارم جولای ۱۹۳۴ مادام کوری - پس از یک عمر رنج و مرارت بخاطر بشریت چشم از جهان فرو بست.

هم‌اکنون لابراتوار کوری در پاریس بیادبود این زوج دانشمند همچنان بر جای مانده است و یاد آنها را در اذهان زنده جاوید دارد. دخترش، ایرن - با شوهرش ژان فردریک ژولیو (Jean Frédéric Joliot) کارهای ماری را درباره رادیوم دنبال کردند و در سال ۱۹۳۵

میلادی آنها رادیو آکتیویته را در عناصر غیر رادیو آکتیو تولید کردند ۱. با انجام این عمل نسل دوم خانواده کوری درهای تازه‌ای را در قلمرو رادیو آکتیویته که نخستین بار بوسیله ماری کوری کشف شده بود در جهان علم گشودند. همچنانکه مادام کوری، آن دانش‌زن شجاع و خدمتگزار بشریت قدمهائی بسوی شناسائی بیشتر اتم برداشته بود، فرزندان وی نیز سیر دانش را يك قدم دیگر بسوی شناسائی اتم نزدیک کردند ۳.

(متن انگلیسی این مقاله در مجله ریترز دایجست شماره اکتبر

۱۹۶۷ صفحه ۹۷ درج شده است)

۱- بطور مصنوعی نه طبیعی (مترجم) ۱- چه خوبست «زنان امروز» ما بجای تقلیدهای بیجا و کورکورانه و پیروی از مدهای مغرب‌زمین و آرایشهای بیگانه از زنانی مانند «ماری کوری» تقلید کنند و البته و صد البته آقایان هم از امثال پیرکوری ۱۱ (مترجم)

احمد گلچین معانی
(مشهد)

نسخه احوال

جز وادی تحقیق، رهی پیش ندارم
لیکن خبر از زندگی خویش ندارم
وز خویشتم غافل و تشویش ندارم
از عمر گرفتم نفسی بیش ندارم
گوباش، که من جز دوسه من فیش ندارم
خاکی که بپوشد تن درویش ندارم
من جز دل ریشی که خورد نیش ندارم
امید بیاران جفا کیش ندارم
عقلی که بود مصلحت اندیش ندارم
مصدق مقالی من دلریش ندارم

هرچند که یکره خبر از خویش ندارم
از قافله رفته مرا هست خبر ها
کارم همه تحقیق در اوراق عتیق است
مصروف کتابست، مرا تا نفسی هست
گر کاغذ زر نزد عوامست بخروار
شد مکتب من مدفن من، کز پس مردن
می‌نوش و مکش رنج، که در عالم تحقیق
بیهوده نه از یار و دیار آمده‌ام دور
عمرم سپری گشت پی مصلحت غیر
گلچین بجز این مطلع غرای نظیری

جز نسخه احوال کسان پیش ندارم

هرگز نظری بر ورق خویش ندارم

سال نو

سال نو چون برسد ، می‌رسد از نو المی !
رخت نابسته غمی ، آیدم از راه غمی !

عمر بگذشت ز هفتاد و دراین راه دراز
از پی مصلحت خود ننهادم قدمی !

دمی از گردش ایام به دلخواه نرفت ،
گرچه جان و تنم از جهد نیاسود دمی !

شرمم از پیشه خویش آید و ، از کوشش خویش
که دهم گنجی و با رنج ستانم درمی !

کس در این دوره تاریک نپرسد ز زهیر
یاد آن عصر درخشنده که بودش هر می !

نه خرد داد و ، نه تدبیر و ، نه اقبال و ، نه جاه ،
اینم از داور بخشنده گران تر ستمی !

با همه آیت بیم و سخط و سطوت و قهر
ابله آن بنده که باشد به امید گرمی !

چیست این خلقت بی خاصیت بی سر و بن ؟
هیچ در هیچ وجودی ، عدم اندر عدمی !

اوّل و آخر گیتی نتوان یافت ، و لیک
دفتر هستی ماراست ، ز «تَمّت» رقمی !

بس حکیمان که از آنان بجهان نام نماند
لیک نام است ز جم ، گرچه نبوده است جمی !

به حقیقت رسد از ورزش وجدان ز مجاز
عارف ارگشت پرستنده زیبا صنمی !

خوش بود یاری و ، تاری و ، دل افروز میی ،
سایه بیدی و ، از ابر نوازنده نمی .

دوستان پند دهندم که مگر رخت برم
به یکی بقعه که جویند پناه از حرمی :

من و آن خاک گران ریگ ، که در دامن خویش
«لنکر»ی دارد و «پاریز»ی و «ماهان» و «بم»ی

حبیب ینمائی



سروناز

پنجاه سال پیش در قلعه باغی داشتیم و هر سال تابستانها به آنجا می رفتیم .
یکی دو روز قبل از حرکت اسباب و اثاثه لازم بادقت جمع و جور می شد و سپیده دم
کاریها راهی می شدند. خدمتکاران هم جای مناسبی روی جاجیمهای رختخواب برای خودشان
دست و پا می کردند که خالی از جار و جنجال نبود. فقط سیدخاتون کلفت قدیمی ما، بی چون
و چرا بهترین و راحت ترین جارا تصرف می کرد و آینه و قرآن را از تهران روی زانوی خودش
می گذاشت و تا قلعه از جایش تکان نمی خورد. خدمتکاران دیگر هم مسئول نگاهداری و سالم
رساندن لوازم شکستنی بودند، مانند بشقابهای چینی، استکان نعلبکی، چراغ، لوله لامپا،
قدح، قرابه، کوزه های «ترشی جات» و «درباجات» و بالاخره مردنکی و گلاب پاش. که آن
زمان بکار می رفت .

یکی دو ساعت پس از راهی شدن کاریها ماهم بادرشکه رهسپار می شدیم. از تهران تا
قلعه چندجا «اطراق» می کردیم. اول منزل عشرت آباد بود که قهوه خانه ای داشت و درختان
کهن سال محوطه آن را سایه و صفائی میداد. وقتی درشکه ما به آنجا می رسید کاریهای اسباب
کشی قبلاً رسیده بودند و گاریچیها روی نیمکتهای چوبی شکسته بسته دوغ می نوشیدند و
اسبها هم باولع واشتهای تمام کاه وینجه می خوردند. بمحض این که درشکه ما به عشرت آباد
می رسید یدالله بك اولین کاری که می کرد چندسطل آب از حوض بزرگ پر میکرد و محکم به
چهار قلم وزیر شکم اسبها می پاشید و بعد دهنه ها را از دهان آن حیوان های زبان بسته باز
می کرد و توبره های آن ها را می بست تا خوراکی بکنند و جان تازه ای بگیرند و چون از کار
ستوران می پرداخت، به کنار استخر می نشست و مشتمش آب بر سر و روی خود می ریخت و همچنان
تر و نمناك، كاسه لعابی پراز دوغ را، كه يك تکه یخ بلوری در میان آن شناور بود، دودستی
بر میداشت و در حالیکه چشمان خود را برهم مینهاد، لاجرعه سرمیکشید، نفسی تازه می کرد
و سبلتان سیاه و پر پشت خود را با پشت دست از چربی دوغ می زدود .

منزل بعدی قصر قاجار بود. ساعتی هم در قهوه خانه آنجا، که کم و بیش همان وضع و
حالت عشرت آباد را داشت، اطراق کوتاهی میکردیم، از قصر قاجار تا قلعه درشکه ما از گاریها
جلو می افتاد. وقتی به باغ میرسیدیم «مش رمزون». باغبان و سرایدار ما، محوطه باغ را جاروب
و آب پاشی کرده بود و اطاقها هم پاك و پاکیزه برای فرش کردن آماده شده بود .

روی نیمکتهای رنگ و رو رفته آهنین می نشستیم و «سروناز» دختر مش رمزون در
استکان های كوچك میان باریك چای تازه دم دلنشینی برایمان می آورد .

این سروناز دختری بس شانزده و سبزه بسیار زیبا و نمکین و حرکاتش همه متناسب

و موزون بود. هنگامی که در تنور پایین باغ نان لواش می پخت شلیته چین و واچین ارغوانی او به همان روند و رفتار و حرکات و خم و چم شدنش، به چرخش درمی آمد.

موی بلند مشکی، چتر زلف و زنجیر گیسویش بزیر روسری نازک سفید جلوه ای چشم گیر داشت. صورت گرد، ابروان پیوسته، لبان تروتازه، گونه هایی به رنگ سیب سرخ، میانه بالا و یک پرده هم گوشت، او را نمونه کامل یک دختر زیبای ایرانی ساخته بود.

همسایه سمت راست ماه پیر السلطان پیرمردی بود بی بند و بار و هرزه درای. پسرش «حشمت الله خان» که به «حشمت خوشگله» معروف بود، در مکتب پدر تعلیم یافته و کاری جز شکار زنان و فریب دادن دختران نداشت.

آنوقت ها هم جوانان برای به دام انداختن زنان نقشه ها می کشیدند و طرحها می ریختند که با سبک و رسم جوانان امروز بکلی تفاوت داشت. در آن زمان جوانها با سر و روی صفاداده کت و شلوار اطو کرده، یقه آهاری لب شکسته، کراوات باسنجاق مروارید یا پاپیون شطرنجی سفید و سیاه، دستکش سفید، کفش مشکی «ورنی» با «گتر» خاکستری، کلاه مقوایی ماهوتی که اندکی هم کج بسر می گذاشتند، چوب سیکار بلند نقره ای، تسبیح صدقی یا کهربایی، خلاصه خیلی «تر گل و رگل» - و بهر حال با ملاحظه و پروا - خودی به دلدار می نمودند و نرمک نرمک زمزمه عشق به گوششان می خواندند. دختران و زنان زمان نیز که «پالا» نشان کج بود و دلشان می شنکید، در پناه چادر سیاه و پرده تاریک شب به بزم عشاق می پیوستند، می لعل قام می زدند و با نوای خوش تار و سه تار و کمانچه ترانه های اصیل و لطیف می خواندند:

«هزار مرتبه به به بدان لب شکرینت
خدا کند که نباشد اجل بقصد کمینت
در شب های مهتابی «بزم عشاق» که گرداننده آن حشمت الله خان بود در صحرای «سید آبگوشتی» بر پا می شد. (سید آبگوشتی مردی نکوکار بود که شبهای جمعه فقیران و مسکینان را به آبگوشت اطعام می کرد. اهل محل می گفتند که سید، خدا بیامرز، از گله گوسفندانش هر یک عیب و علتی می یافت، آنرا وقف آبگوشت فقرا می ساخت و اگر شمار مسکینان افزایش می یافت به همان نسبت به آب آبگوشت افزوده می شد! خدای قرین رحمتش فرماید.)

حشمت چون شکارچی کارگشته و آزموده ای سروناز را زیر نظر گرفت. دختران و زنان زیادی پروانه وار به گرد شمع رویش در پرواز بودند، هم مال داشت و هم جمال حشمت از هر چمنی گل می چید. هرگز پای بند دلبری نشده بود.

«مخالط همه کس بود و خوش همی خندید نه پای یکی کز غمش بگرید زار،

هر شب دلبری را در کنار می گرفت «چنانکه رسم وصال است و بامداد کنار!»

اما وقتی سروناز را با دو کوزه پراز آب در بازگشت از «سرقنات» دید، دل از دست داد. چنان غرق نگاه او شد که سروناز کوزه ها را زمین گذاشت و سینه برجسته و گردن خوش تراش خود را به چادر پوشید. روی ترش کرد و با نگاه تندى به حشمت فهماند که:

«برو این دام بر مرغی دگر نه
که عنقا را بلندست آشیانه».

حشمت شکارچی حرفه‌ای دختران بود و بسیار آسان به چنگشان می‌آورد و آسان هم رهاشان می‌کرد و از آنها فقط عکسهایی - که خود برمی‌داشت - من باب «تروفه» (Trophée) در آلبوم عشقبازیهای خود «بایگانی» می‌کرد، که این منم!

داستان این است که این بار حشمت برآستی دل به سروناز باخت ولی این دختر که روستائی با بی‌اعتنائی و تحقیر او را ذلیل و بیچاره کرد. حشمت همه معشوقه‌های خود را ترك کرد و دل در گروی عشق سروناز سپرد. جز او کسی بچشمش نمی‌آمد.

«امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است»

هر روز ساعتها سر راه او به امید نگاهی می‌نشست و با آن همه گستاخی که در قبال دختران داشت جرأت نفس کشیدن در برابر سروناز در خود نمی‌یافت. چون مجسمه می‌ایستاد و دزدیده يك دنیا زیبائی و جمال او را می‌نگریست. خواب و خوراك و آرام و قرار از او رمیده بود. پدر و مادرش می‌دیدند که حشمت دل و دماغ سابق را از دست داده، پژمرده و افسرده شده، بزمهای شبانگاهی را ترك گفته و ساکت و اندوهناك به گوشه‌ای طاق خود خزیده است. هر چه پدر و مادر و دوستان پسر و دختر علت را جویا می‌شدند جوابی نمی‌شنیدند.

حشمت ننگ داشت که اعتراف کند به دام عشق گرفتار شده، آن هم عشق يك دختر باغبان قلهکی! شبها خواب نداشت و همه در اندیشه‌اش بود که خود با استدلال و منطق این عشق ناجور و مسخره را از سر بدر کند. نبرد عشق و عقل چون دو سنگ آسیا او را در میان گرفته شکنجه‌اش می‌داد.

«آنجا که عشق خیمه زند عقل گو برو غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی».

با خود عهد می‌کرد که شکیبایی کند و به دیدار او نرود غافل از این که:

«چو دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند نه دل ز مهر شکبید نه دیده از دیدار».

باز هر روز سرقنات انتظار او را می‌کشید مگر به نگاهی سوز دل را تسکین دهد. ولی سروناز با غرور و بی‌اعتنائی او را سخت تحقیر می‌کرد. گویی سروناز خود را مأمور گرفتن انتقام دختران و زنان خانواده‌های نامداری می‌دانست که بازیچه این جوان هوسباز شده و به منجلا ب ننگ و بد نامی افتاده‌اند. دیگر هرگاه حشمت دزدیده او را می‌نگریست خود را جمع و جور نمی‌کرد و بعکس موهای سر را از پیشانی و چهره کنار می‌زد. کوزه‌ها را به بهانه شستن کمی آب می‌کرد و سخت تکان می‌داد تا حرکت بازو و سینه‌اش ته مانده صبر و شکیبایی او را یکباره برباد دهد. چون کوزه‌ها را پر می‌کرد لبه‌ی چادر نماز را به گوشه‌ی دهان می‌گرفت و دندانهای مرواریدگون خود را نمایان می‌ساخت. کوزه‌ها را بر میداشت و به راه می‌افتاد. هنگام رفتن بر لطف حرکات و چرخش کمر به عمد می‌افزود دامن کشان می‌رفت و حشمت تیره بخت به دنبال او محنت کشان، «گویی که جانش می‌رود».

سرانجام حشمت روزی به خود جرأت داد و با ترس و لرز به سروناز گفت «اجازه بدین کوزه هارو من براتون بیارم. شما خسته مشین. حیفه دستهای شماست که این کارها رو بکنه». سروناز ایستاد و کوزه‌ها را زمین گذاشت و با آهنگی استوار و لحنی طنز آمیز، که حکایت از شهامت و ذکاوت او می‌کرد، جواب داد «نه آقا! من کارم اینه، خسته‌ام نمی‌شم. اما من دلم برای شما می‌سوزه که هر روز اینقدر این‌جا مثل «علم یزید» و ایمیسین و خودتونو خسته می‌کنین. خلاصه بهتون بگم پاك ول معطلین. خوبه شما برین يك کاری واسه خودتون

پیداکنین . ، بیچاره حشمت‌الله خان به قول معروف «قبض روح» شد . دیگر زانوهایش یارای دنبال کردن سروناز را نداشت . همان‌جا سرقنات نشست ، سر خود را میان دو دست گرفت و به تیره روزی و بیچارگی خود زار گریست . به قول حافظ :

«چه گویمت که زسوز درون چه می بینم ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز ،»
رنجور و بیمار شد . « نیست بیماری چو بیماری عشق » ، بیش از آن تاب نیاورد و از پدر و مادر خواست تا به خواستگاری سروناز بروند . البته آن دو که می دانستند و می دیدند که بهترین خانواده ها آرزومند دادن دختران خود به حشمت هستند و او از میان آن همه دخترهای خوشکل اعیان و اشراف که خاطرخواه او بودند ، پابند هیچ یک از آنها نبود و حالا برای خاطر دختر يك باغبان قلعه‌کی به آن حال زار افتاده و « خاکستر نشین » این دختر قلعه‌کی شده است ، احساس حقارت و ننگ اندوهباری می کردند . مادر حشمت که اعتقادی به دین و آئین داشت اشک ریزان به فرزند گفت : « بین حشمت جون ، اگر راستش بخوای و بدت نیاد ، این انتقام دخترها و زنهای بی گناهی که بدبختشون کردی ! »
بیرالسلطان در دفاع از پسر به همسرش پر خاش کرد که « حشمت چه گناهی داره ؟ ! »
این پتیاره ها خودشون دور و ور حشمت می پلکیدند و برایش مزنگ می اومدن !
- آخه آقا این چه حرفیه که شما میزنین ؟ ! . اگر حشمت از میون این همه دخترای نجیب و خوشکل ، از خونواده های محترم یکی رو انتخاب می کرد ، با عزت و احترام عقدش می کرد ، بچه پیدا می کرد ، سرش به زندگی گرم میشد حالا این بدبختی سرمون نمی اومد .

- چه بدبختی !؟ . الان من میفرسم عقب مش رمزون بش میکم دختر تو میخام صینه کنم برای پسر . کلاشو میندازه آسمون هفتم !
حشمت که تا آن وقت ساکت به گفت و شنود پدر و مادر گوش می داد با بی حوصلگی گفت :

- چی میگي آقا جون !؟ . صینه !؟ . شما این دختر و نمیشناسین ، اگر راضی بشه زن من بشه تازه حرفه ، که اونم هیچ امیدی ندارم .
بیرالسلطان سخت جا خورد .

- پسر چی میگي !؟ . حالا همین یه کارمون مونده که منو مادرت کفش و کلا کنیم بریم دس بوسی مش رمزون که پسرمارو به غلامی خودش قبول کنه !؟ .
- من خودم بیشتر از شما و خانم از این بابت ناراحتیم . اما بخدا تهدیدتون نمی کنم اگر این دختر و برامن نگیرین دق می کنم . ،

حشمت بی صدا و آرام سیل اشک فرو ریخت و دیگر سخنی نگفت .
مادرش هم که مثل همه مادرها که درقبال این نوع صحنه ها ، احساسات و عواطف لطیفشان تحریک می شود ، درحالی که اونیز به حال زار فرزند خود اشک می ریخت گفت :

- خیلی خب ، همین حالا تایه رو میفرسم پیش زن مش رمزون کارو تموم کنه .
بیرالسلطان با خشونت گفت :

- تایه چرا بره اونجا !؟ . به اصغر بگو بره مش رمزون و رداده بیاره این جا تا بگم

چیکار باید کرد !

اصغر نوکر قدیمی دهاتی بیرالسلطان ، که کمی هم سبک مغز و خل بود ، به امید «مشتلق» از مش رمضون و انعام از خانم (از آقا چیزی نمی‌ماستید و به احدی نم‌پس نمی‌دادا) نوک پاهایش را در گیوه‌های ازهم در رفته خود کرد و در حالی که گرد و خاک کوچه را بدنبال می‌کشید وارد یونجه‌زار چسبیده به باغ ما شد که مش رمضون اغلب آن‌جا بود و از یک گاوزرد شیری و مخصوصاً گوساله نوزاد او مراقبت می‌کرد . اصغر نفس زنان ، با لبخند گل و گشاد سلام چرب و نرمی کرد :

— لام علیکم آمش رمضون ، خدا قوت ، خسته نباشی ، اینشالا که چاق سلومتی ! . . . کسالتی نداری ! . . .

مش رمضون از بیرالسلطان و آنچه مربوط باو بود نفرت شدید داشت ، به تعارفات خنک و ریاکارانه اصغر جوابی نداد .

اصلاً پیش از آن این دو باهم سلام و علیکی نداشتند .

— آمش رمضون ! ارباب منو فرساده که بهت بگم کاسه آب دسته بزار زمین بریم باهات به حرف واجب داره که خیلی ام خیره ! . . .

— ارباب تو با من چی کار داره ؟

— تو نمیری تا اول مشتلق منوندی یک کلوم نمیگم ! . . .

مش رمضون که از موضوع عاشق شدن حشمت‌الله خان به دخترش جسته گریخته چیزهایی به گوشش خورده بود حدس زد که موضوع احضار او از طرف بیرالسلطان از چه بابت باید باشد . از این رو با لحن خشن و قاطع گفت :

— اصغر ! زودتر جون بکن بگو اربابت با من چی کار داره !

— آمش رمضون چرا با ما بد لعابی می‌کنی ؟! حقم داری ، واسه این که نمی‌تونی باور کنی که طالع اومده داره در خونتو میزنه ! خلاصه کلوم ارباب میخاد دختر تو واسه پسرش صیغه کند .

هالامشتلق مارومیدی ؟!

مش رمضون که از شدت خشم رگهای گردنش سیخ شده بود ، فریاد کشید :

— برو به اون ارباب بی‌شرفت بگو که اگه اون پسر بی‌ناموش نگاه چپ به دختر من بکنه با همین داس مثل خیار از میون دو تاش می‌کنم . من اگه سروناز بمیره نمیدارم زیر تابوتشم بگیره ! مشتلق تویی غیرتم به مش و به لفته ! د، گور تو کم کن پدر سوخته !

اصغر چنان فرار کرد که یک لنگه گیوه‌اش جا ماند و مش رمضون آن را بسوی او پرتاب کرد و درست پس گردنش خورد . با رنگ و روی پریده و گلوی بنض گرفته خدمت ارباب رفت و گفت :

« آقا چیزی نمونده بود که با داس شیکم منو سفره کنه . تا گفتم ارباب فرموده به نوک پا بیا این جا کار خیری باهات داره که چاک دهنشو وا کرد حرفی نموند که نزد ! »

پدرم با بیرالسلطان با آنکه چندین سال تابستان همسایه بودیم میانه‌ای نداشت و از معاشرت با او تحاشی می‌کرد . زیرا این مرد کاری جز لهو و لعب نداشت و البته «چنین پدر

را لابد چنین پسر باید. اما تعریف از پدرم نباشد. مردی ادب دوست و اهل مطالعه و کتاب، سالک راه حق و رونده طریقت بود و «روندگان طریقت به نیم جو نخرند» قبای اطلس آن را که از هنر عاری است. «بیرالسلطان یکی دوبار پدرم را به میهمانی خوانده و چون پدرم نرفته بود او نیز به خانه ما پا نمی گذاشت، اما همسرش که زنی عفیف و بردبار بود گاهی به دیدن مادرم می آمد و با اصطلاح «درد دل» می کرد.

~

وقتی اصغر جواب مش رمضون را برای اربابش برد، بیرالسلطان نزد پدرم آمد. پدرم به رعایت سنت قدیمی «اکرم الضیف ولو كان كافرا» - که این زمان مذهبی منسوخ شده است - او را اکرام کرد و خوشامد گفت.

بیرالسلطان چون خوک تیر خورده می نالید و می غرید :
- اومدم بگم که کار این باغبون گدای جلنبر شما به اون جا رسیده که دخترشو برای پسر من خواستگاری می کنم جواب سربالا میده... میخام به این مرتیکه بفهمونین که من دخترشو مفت و مجانی واسه پسر من نخواسم! دیگه چرا کپه ترازو زمین میزنه؟!
پدرم، به طرزی که مخصوص خود او بود و در این قبیل موارد «لفظ قلم» حرف می زد، با خونسردی و متانت و حتی خوشرویی و لبخند، نخست او را دعوت به نشستن کرد و پس از اینکه چند لحظه ای به صورت برافروخته بیرالسلطان خیره شد، به آرامی و با کلمات شمرده به او گفت :

«بهتر است قبلاً به خود شما مطلبی را بفهمانم که در عالم معنی و حقیقت - که جنابعالی به آن التفاتی ندارید - چیزهایی هست که بادینار و درهم نمی توان خرید. همان طور که سرمایه جنابعالی سیم و زر و ضیاع و عقار است سرمایه مشهدی رمضان بقول آقا «باغبان گدای جلنبر» هم شرافت و مناعت است، مردی و آزادگی است، راستی و درستی است و «این همه را بنده درم نتوان کرد».

«او برخلاف آنچه شما تصور کرده اید گدا» نیست مشهدی رمضان صاحب گنجی شایگان است که او را از امثال شما ثروتمندان مستغنی می سازد و آن گنج قناعت است که به شمشیر میسر نشود سلطان را» شما بهتر است این معامله را با کسانی بکنید که مثل شما فکر می کنند.

در تمام مدتی که پدرم این سخنان نیش دار را به بیرالسلطان می گفت، او با ابروان گره خورده و دهان باز سراپا گوش بود. معلوم نبود که سخنان پدرم چون ضربات پتک او را منک ساخته بود یا اساساً قادر به درک آن نکات نبود و پدرم بقول سعدی «تربیت ستوران می کرد و آینه داری در محله کوران»؟! بهر حال اشک می ریخت و پس از آن که عینک خیس خود را با دستمال پاک و با صدایی شیپور آسا بینی خود را خانه تکانی کرد، آهی دردناک سرداد و گفت :
«پسره داره پاک ازین میره! خوب، حاضرم برای حشمت عقدش کنم». پدرم هم گمان می برد که این نیز یکی از هوس های زود گذر حشمت است، بی آنکه گریه بیرالسلطان او را نرم کرده باشد، با همان لحن و همان سیاق، مقداری دیگر طعنه های ادیبانه بار بیرالسلطان کرد:

— به فرض این که شما از جهت علاقه‌ای که به فرزند دلبند خودتان دارید آمدید و این ننگ را بر خودتان هموار کردید و دختر این باغبان گدای جلنبر بنده را برای آقا زاده عقد فرمودید، مسئله این است که در این وصلت چیزی که وجود ندارد موضوع سنخیت است. «جان آنان و شما از هم جداست»

(باز هم پیرالسلطان ملتفت نیش کلام پدرم نشد که اشاره‌اش به این مصراع از مولانا بود «جان شیران و سگان از هم جداست») «این یکی را چه می‌فرمائید!»
خلاصه پیرالسلطان با سبیل آویزان بدون خدا حافظی از خانه مارفت و شربت آلو بالوئی هم که برایش آورده بودند لب‌نزد شاید سخنان پدرم آنقدر شور بود که خان هم فهمید!

نه تنها پدرم بلکه هیچ کس حتی پیرالسلطان و زنش هم باور نمی‌کردند که آن جوان هوس‌باز که خیلی از دختران و زنان را به آسانی به دام انداخته و اسیر خود ساخته این چنین اسیر دام عشق شود. شاید بی‌اعتنائی و بلندمنشی و درعین حال جلوه‌گری و بی‌پروایی سروناز او را واله و شیدا ساخته بود.

«شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رویست»

مش رمزون نزد پدرم آمد و با ادب و فروتنی که مخصوص مردمان آن زمان بود، گفت:
— سیدم تقی روضه خون‌چن و قه‌کنیزتونو واسه پسرش خواستگار شده اومدم عرض کنم اگه صلاح و مصلحت میدونین کلک کارو بکنیم.

— البته! البته! سید محمد تقی را که خودت بهتر می‌شناسی، آدم خوب و خوشنامی است لابد پسرش هم مثل خودش سربراه و نجیب است. حالا سروناز خودش راضی هست؟ دختر چی میگه!

— بله تا دیروز حرفی نمیزد. اما امروز به مادرش رضایت خودشو گفت. پسر هم جزوی سواتی داره، بچه‌جوهر داری هم هست.

— بسیار خوب! بسیار خوب! مبارکه پس‌دیگه معطلی نداره، شیرینی عروسی بامن، خانم هم يك جهاز مختصري براش تهیه می‌بیند.

روز عقد کنان سروناز را خوب بخاطر دارم. زن‌ها که البته بیشترشان قلهمکی بودند. در اطاقها و مردها در محوطه باغ، باقرشهایی که داشتیم و خانواده داماد فراهم کرده بودند، پذیرائی شدند. عروس در میان زن‌ها و داماد در جمع مردان بود. زن سیدم تقی روضه خون چنان مجلس زنانه را با رقص و آواز و بشکن و قر کمر گرم کرد که تمام خانمهای شهری که مادرم آنها را برای تماشا دعوت کرده بود، مات و مبهوت ماندند!

سیدم تقی هم در میان مردها متکلم و حده بود و صفا و سادگی مراسم ازدواج مولانا امیرالمؤمنین را با حضرت فاطمه دختر پیغمبر اکرم با تسلط و زبان‌آوری شرح می‌داد. صدایی جز سخنرانی او با «غل‌غل» قلیان و «پگ» های چپق و سرفه‌های رعده‌آسای «شنوندگان محترم» در آمیخته بود با این حال سید قطع کلام نمی‌کرد.

اما عروس که بقول معروف «از كرك در آمده، و با سرخاب و سفیداب و وسمه «ته بز کی» کرده بود آیتی شده بود از جمال و زیبایی! «سروی چو تو می باید تا باغ بیاراید».

حشمت وقتی شنید که سروناز عروس سیدم تقی روضه خوان شده، تاب ماندن در قلعهک را نیاورد و به دزاشوب نزد عموی خود رفت شاید اندکی از آشوب عشق بیاساید. یارای بردباری آن نداشت که به چشم ببیند «رقیب محرم و حرمان نصیب او گشته!» پس با حسرت و محنت و ناله و نفرین حریم وصال و کوی دلبر را ترك گفت:

«باغبان چو من زین جا بگذرم حرامت باد

گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی.»

چند سالی گذشت. آن حشمت پرشور و هوسباز مردی آرام و سربراه شد. زن گرفت و به خلاف انتظار، شوهری خوب و وفادار از آب درآمد. تابستانها با پدر و مادر و همسرش به مشهد مقدس می رفت و در جوار حضرت رضا به عبادت و استغفار از گناهان می پرداخت. مسلمانان درست ایمان شد و مردی نجیب و مهربان. همه گمان بردند که حشمت سروناز را از یاد برده و مهرش را از دل رانده است.

پس از چهار سال حشمت با پدر و مادر و زن و فرزند به باغ ییلاقی خودشان به قلعهک آمدند. روزی مادر حشمت الله خان با نوه اش بدیدن مادر آمد بر خوردشان بسیار گرم و محبت آمیز بود. مادر حشمت گفت «این نوه منه، دختر حشمت.» مادر او را در آغوش گرفت و بوسید و گفت «ما شاء الله هزار ما شاء الله... چه دختر خوشگل و ملوسی!... خوب دختر قشنگه بگو ببینم اسم شما چیه؟»

دختر كرك زیبا باز بان شیرین کودکانه، جواب داد: — سروناز!



داستان دوستان

-۴-



سید اشرف الدین حسینی گیلانی

گفتار امروز درباره شاعری است شیرین سخن که در انقلاب مشروطیت و آزادی ایران به نیروی طبع و قلم، چندان مؤثر بوده که هیچیک از نویسندگان چنان تأثیری نداشته‌اند. سخن سرائی که در زمان خویش آوازه شهرتش سراسر ایران را فرا گرفته بود و هر طبقه و هر گروه از عارف و عامی، با سواد و بی سواد، خرد و بزرگ، او را میشناختند و روزنامه‌اش را دست بدست میگردانند و شعرش را از بر میکردند، اما در آخر عمر چنان به سختی و بدبختی درافتاد و چندان به گوشه نشینی و کم نامی زیست که نه کسی حالش را پرسید و نه دستگیری و تفقدی دید تا در نهایت تنگدستی و بی‌نوائی جان داد، و اکنون از مزارش جز در سینه‌های مردم عارف نشان نمیتوان یافت!

در حدود سال ۱۳۰۹ شمسی یکی از ادبای هندوستان که صاحب تألیفات ارجمند و از استادان دانشگاه آن بلاد است (۱) چند ماهی در ایران زیست، چون تصمیم کرده بود تذکره‌ای

۱ - پروفیسور محمد اسحاق مقیم کلکته صاحب تألیفات ارجمند و نویسنده کتاب نفیس «سخنوران ایران در عصر حاضر» و مؤسس «بزم ایران» در کلکته از علما و دانشمندان کم نظیر در هند و از عشاق ادب فارسی.

در باره شعرا و نویسندگان معاصر ایران تألیف کند (و تألیف هم کرد) اهتمام داشت که خود، شخص شاعر را نیز ملاقات کند و فضایل ادبی و اخلاقی او را دریابد و بسنجد .

آوازه و شهرت سید اشرف‌الدین کیلانی که او را بنام روزنامه‌اش ، نسیم شمال میخواندند در آن وقت ، به اقصی نقاط قلمرو ادب فارسی رسیده بود و بدیهی است کسی که به نیت تألیفی درباره شعرای معاصر از هندوستان بایران آید بی‌اینکه او را به بیند نمیتواند بازگشت .

پس از پرسش‌ها و جستجوها معلوم شد منزل سید اشرف‌الدین در انتهای خیابان نایب‌السلطنه (گوته) جنب سر بازار خانه قدیمی است . پیرسان پیرسان بد آنجا رفتیم و خانه سید را یافتیم . خانه‌ای بود محقر از گل و خشت و تقریباً بی‌اثاث و بی‌فرش .

شخصی کوتاه قد و فریبی که موی سرو صورتش سپید و ناپیراسته بود با سر برهنه و لباس ژنده بدیواره کاه گلی خانه تکیه داده بود . این شخص همان شاعر مشهور سید اشرف‌الدین بود . ما دوتن نیز در کنار دیوار پهلوی او نشستیم ، و قریب یکساعت با سید حرف زدیم . هر چند جوابهایی که پرسش‌های ما میداد عادی و معمولی و مربوط بود اما معلوم میشد تراوش اندیشه‌ای آشفته و پریشان است .

از او درخواست کردیم شعری بیادگار این ملاقات بگوید قطعه کاغذی گرفت و بی‌تأمل چند بیتی ساخت و نوشت . این یادگار را بنده دارم و تصور میکنم آخرین شعرش باشد چه پس از این ملاقات به مدتی کوتاه در گذشت . (۱)
این بود پایان زندگانی شاعری شیرین گفتار که مشتاقان از راه دور به زیارتش میشتافتند .

روزنامه نسیم شمال در سال ۱۳۲۵ قمری در رشت تأسیس شد و مدت ها در تهران انتشار یافت . روزنامه‌ای بود بقطع سه ورقی در چهار صفحه که تنها خود سید اشرف‌الدین مینوشت و از آثار دیگران خالی بود . این روزنامه بیشتر به شعر بود اشعاری ساده و روان و شیرین و دلچسب در حوادث و وقایع روز که هیچ کس به از آن نمیتوانست گفت . چنانکه کنایات لطیف و مؤثر روزنامه نسیم شمال را در هیچ يك از جراید آن عصر نمیتوان یافت .

در جنگ بین‌المللی اول روزنامه نسیم شمال در اوج شهرت بود . اگر شماره‌های این روزنامه را درین زمان ملاحظه فرمائید می‌بینید گاهی خبرهای هر مملکتی از اروپا را در يك بیت شعر بقدری زیبا گفته که نمونه‌ای از نهایت قدرت طبع او در لطیفه گوئی و نکته سنجی است . و هم در این دوره روزنامه است که اجتماع پادشاهان و پیشوایان کشورهای جنگجو را در محضر پیامبران برای محاکمه تصویر کرده و انصافاً محاکمه‌ای است خواندنی .

یکی از دوستان حکایت می‌کرد که :

سید اشرف‌الدین مندرجات روزنامه‌اش را در ظرف چند ساعت فراهم می‌آورد و بچاپ‌خانه می‌داد . بچه‌های روزنامه فروش در چاپخانه اجتماع می‌کردند و روزنامه را

۱- مصراع اول قطعه این است : صاحب فضل و کمال محمد اسحاق خان .

پروفسور اسحاق مبلنی هم به سید صله داد که مقدار آن را نه دریافتم و نه پرسیدم .

می بردند و در مدتی کم بفروش می رساندند و پولش را به سید می دادند ، او هم بی این که شمار کند به جیب گشادش می ریخت .

روزنامه نسیم شمال تنها در طهران بفروش می رفت و به شهرستان ها نمی رسید مگر از دوستی به دوستی به عنوان بهترین ارمغان ادبی . (۱)
اشعار سید اشرف الدین که در نسیم شمال چاپ شده بعدها در کتابی بنام « باغ بهشت » انتشار یافت و این کتاب در هندوستان و ایران مکرر به چاپ رسیده است .

برای تفنن شنوندگان ارجمند بد نیست جمله ای معترضه مانند بعرض رسانم که برای محصلان جوان مشتمل بر اطلاعاتی است و عبرتی .

مشاهده فرموده اید که در جلوخان مسجد شاه در سمت چپ مدرسه ای است قدیمی این مدرسه را مدرسه صدر می خوانند . مدرسه قدیمی دیگری هم بود بنام دارالشفاء روی مدخل مسجد مقابل پله کان هائی طویل که امروز هم بجاست .

مدرسه دارالشفاء صحنی روشن و با صفا داشت ، گرد بر گرد مدرسه اطاق بود و برطاق بیرون اطاقها کاشی هائی بکار برده بودند رنگارنگ و زیبا که تصویر هائی از اطبا و بیماران و روش معالجه نقش شده بود .

اطاقی بزرگ و تمیز در زاویه سمت راست مدرسه دارالشفاء بود که مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف در آن سکونت داشته بوده و ناصرالدین شاه بارها به ملاقات جلوه باین مدرسه می آمده است .

مدرسه دارالشفاء با همه زیبائی که داشت گویا در سال ۱۳۰۸ خراب و ضمیمه خیابان شد اما مدرسه صدر بجاست . در چهل و چند سال قبل مدرسه صدر و مدرسه دارالشفاء و دیگر مدارس قدیمی اطراف مسجد شاه مسکن محصلان فقیری بود که از ولایات تهران می آمدند و امروز همان محصلان از بزرگان اطبا و رجال کشور بشمار می آیند .

باری به قول بیهقی با سر سخن شویم :

سید اشرف الدین در مدرسه صدر حجره داشت و تنها زندگی میکرد ، زندگی ساده طلبگی . با این که بزرگان آرزوی معاشرتش را داشتند بملاقاتشان تن در نمیداد . یحیی ریحان داستانی از او دارد که چون نمونه ای تمام از اخلاق اوست نقل آن را مناسب میدانم میگوید :

« ... يك روز آقای علی اکبر دهخدا که مدیر مدرسه سیاسی بود از بنده خواست که از سید اشرف وقت ملاقات برایش بگیرم . اتفاقاً در همان ساعت حیدر علی کمالی اصفهانی شاعر معروف هم بمنزل دهخدا وارد شد و قرار شد درین ملاقات او هم با ما باشد . بنده روز بعد از سید اشرف الدین تقاضا کردم وقتی برای ملاقات حضرات معلوم کند . سید اشرف جواب

۱- در این سال ها بنده در دامنان دوره ابتدائی را می خواندم . اتفاقاً و بندرت وقتی شماره ای از نسیم شمال بدست می آمد ، ورقی از زر بود که بچند برابر بها شاگردان می خریدند و استنساخ می کردند .

داد تعیین وقت لزوم ندارد هر وقت تشریف بیاورند قدمشان بالای چشم . بالاخره قرار شد روز جمعه همان هفته صبح حضرات بمدرسه آیند و سید را در حجره اش ملاقات نمایند . در ساعت معهود بمدرسه آمدیم اتفاقاً هوا بسیار سرد بود و برف میبارید . در حجره هم بسته بود مدتی در ایوان جلو حجره ایستادیم بتصور اینکه سید خواهد آمد . در این ضمن خادم مدرسه که کوزه آبی بدست داشت نزد ما آمد و گفت اگر منتظر آقای سید اشرف الدین هستید ایشان صبح زود که هوا تاریک بود بیرون رفتند و بمن گفتند هر کس امروز بدیدن من آمد بگوئید منزل نیستم ...»

غیر از روزنامه نسیم شمال سید اشرف الدین داستانی عاشقانه دارد بنام «عزیز و غزال» . مکاتبه این عاشق و معشوق منظوم است و از آن جمله نامه ای است از عزیز به غزال که حروف الفبایا بترتیب در اول هر بیت آورده است این داستان با این که در نهایت لطف و شیرینی است از نظر اخلاق و تربیت زنده نیست و دختران و پسران جوان خانواده ها میتوانند خوانند . برای انبساط خاطر شنوندگان چند بیتی از روزنامه نسیم شمال قرائت میشود اما باید توجه داشت که سید اشعاری بسی بهتر از این دارد :

شبی دختری گفت با مادرش	زمانی که می خفت در بسترش
که ای مادر مهربان ادیب	نویسنده نکته دان نجیب
بوقت نوشتن بدون خلاف	بگو قیمه با غین بود یا به قاف
بخندید مادر ز گفتار او	خوشش آمد از حرف و اطوار او
پس از خنده فرمود ای نورعین	بدان قیمه نه قاف باشد نه غین
ز قاف و ز غین قیمه ناخورده کس	فقط روغن و گوشت بایست و بس
من این شعر شیرین همچون عسل	نوشتم بعنوان ضرب المثل
	پایان

توضیح

بسیاری از خوانندگان در نشر «داستان دوستان» نویسنده را به تشویق تحسین می فرمایند ، و از تأخیری که در چاپ احوال این بزرگان شده است سرزنش نیز . در نظر بود که این سخن رانی ها جداگانه چاپ شود اما مجال نیافت . اکنون هم اطمینان دارد که توفیق اتمام آن نیست . مسوده های این رشته داستان ها را ندارم ، و تهیه نوار آن نیز دشوار است . قسمت هایی هم هست که بجهاتی در رادیو گفته نشده .

عجالة سزاوار دانست نام کسانی را که درباره آنان بحث شده یاد کند تا بعد چه پیش آید .

بزرگانی که از آنان در رادیو سخن رفته است :

محمد علی فروغی ، ملک الشعرا بهار ، احمد بهمنیار ، عباس اقبال ، ادیب السلطنه سمیعی ، محمد هاشم میرزا افسر ، عبدالله یاسائی ، غلامحسین رهنما ، مهدیقلی هدایت (حاج مخبر السلطنه)

اسماعیل مرآت ، علی اکبر دهخدا ، ابوالحسن فروغی ، محمد حسین فاضل تونی ، احمد
اشتری (یکتا) ، ایرج میرزا ، محمد قزوینی ، اعتمادالدوله یحیی قراگوزلو ، سید حسن
مشکان طبسی ، حسن وحید دستگردی ، عبرت نائینی ، سید اشرف الدین گیلانی ، غلامرضا
رشید یاسمی ، مستشار اعظم تقی دانش ، دکتر سید ولی الله نصر ، حاج میرزا رضا شریعتمدار
دامغانی ، عبدالحسین هژیر ، صادق هدایت ، اعلم الدوله ثقفی ، کوهی کرمانی ، صدرالاشراف
نیمایوشیج ، لقمان الدوله ادهم

بزرگانی که شرح احوال شان تنظیم و یادداشت شده

ولی در رادیو خوانده نشده است :

حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، محترم السلطنه اسفندیاری ، محمدعلی بامداد ، فرخی
یزدی ، میرزاده عشقی ؛ کمال الملک ، دکتر قاسم غنی ، فاطمه خانم سیاح ، عارف قزوینی ،
آیتی یزدی ، سید احمد کسروی ، داعی الاسلام ، قوام السلطنه ، وثوق الدوله ، صادق سرمد ،
میرزا رضا خان نائینی ، شمس العلماء قریب ، پروین اعتصامی ، عبدالکریم کسرائی
بسیاری دیگر هم از بزرگان و هم نفسان و دوستان که در این چند سال اخیر به گذشتگان
پیوسته اند سزاوار است که بر این دو دسته افزوده شوند اگر حسابگر خود بکوزه در نیوفتد !

تبریک

سال نو را به همه خوانندگان مجله یغما و دوستان و خویشاوندان و
بستگان خالصانه تبریک عرض می کند و سلامت و سعادت و توفیق همگان را
از خدای کریم مسئلت دارد :

کارمندان مجله یغما

مؤسسات عالیة آموزشگاهی

گاه بگاه خبرهایی امیدبخش در توسعه و در تکامل مؤسسات عالیة آموزشی و فرهنگی انتشار می یابد که چاپ آن را مناسب می داند زیرا مجله یغما وابسته به استادان و دانشمندان و اهل ادب است و سزاوار است که خوانندگان کم و بیش آگاهی یابند .

۱- دانشگاه مشهد

آقای دکتر ضیائی رئیس دانشگاه مشهد در جلسه ای مطبوعاتی اظهار داشته است: «... در دانشگاه مشهد سیستم آموزشی قدیم به روشی تازه تبدیل می شود ، جزوه نویسی متروک خواهد شد ، و برای پیشرفت بیشتر ، طرح هایی در دست تهیه است که بتدریج آثار آن آشکار می گردد . برای تکمیل کادر آموزشی تاکنون از محل طرح سازمان برنامه ده استاد برای تدریس در دانشکده پزشکی ؛ چهارده نفر برای دانشکده علوم ؛ هفت نفر برای تدریس در دانشکده دندان پزشکی و ادبیات استخدام شده اند . و نیز باعده زیادی از فارغ التحصیل های ایرانی در کشورهای خارج مذاکره شده که در دانشگاه مشهد با ماهمکاری کنند .»

آقای رامیار معاون اداری دانشگاه نیز توضیح داده است که : «... امسال دو میلیون و پانصد هزار تومان به بودجه دانشگاه مشهد افزوده شده [ظاهراً از سازمان برنامه] و قرار است تا پایان سال جاری شرکت ملی نفت نیز پنج میلیون تومان در اختیار دانشگاه مشهد بگذارد ...»

کوشش ها و فعالیت هایی که بوسیله سازمان برنامه در دانشگاه مشهد می شود بردو گونه است : کوشش های آموزشی طبق برنامه ، و فعالیت های برترو بیرون از برنامه که فهرست وار مواد آن یاد می شود .

کوشش های آموزشی :

- ۱- اجرای آموزش نظامی حین تحصیل دانشجویان دانشگاه مشهد .
 - ۲- ثبت نام داوطلبان مسابقات ورودی از ۸۶۲۶ نفر داوطلب در دانشکده های تابعه .
 - ۳- نام نویسی دانشجویان برای تحصیل در دانشکده ها در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸
- بشرح زیر :

۸۲ نفر	- برای سال اول دانشکده پزشکی
۲۴۳ »	- برای سال اول دانشکده ادبیات
۵۴ »	- برای سال اول دانشکده معقول و منقول
۱۹۵ »	- برای سال اول دانشکده علوم
۲۹ »	- برای سال اول دانشکده دندان پزشکی

۴ - فراغت از تحصیل ۱۰۴ تن دانشجویان دانشگاه بشرح زیر :

فارغ التحصیلان دانشکده پزشکی	۸۴ نفر
فارغ التحصیلان دانشکده ادبیات	۱۸
فارغ التحصیلان علوم معقول و منقول	۱
فارغ التحصیلان دانشکده علوم	۱

۵ - تحصیل ۲۵۴۴ نفر دانشجوی دختر و پسر در دانشکده های تابعه این دانشگاه در

سال تحصیلی جاری بشرح زیر :

دانشکده پزشکی	دانشجوی دختر	۹۰ نفر	دانشجوی پسر	۴۷۹ نفر	جمع	۵۶۹ نفر
آموزشگاه عالی مامائی	۱۵	-	-	-	۱۵	
آموزشگاه رادیولوژی	۱۲	-	-	-	۱۲	
دانشکده ادبیات	۲۱۲	-	۶۷۳	-	۸۸۵	
دانشکده معقول و منقول	-	-	۲۲۰	-	۲۲۰	
دانشکده علوم	۱۰۸	-	۶۱۸	-	۷۲۶	
دانشکده دندانپزشکی	۲۹	-	۸۸	-	۱۱۷	
				جمع کل	۲۵۴۴ نفر	

۶ - انتشار سه جلد از تألیفات اعضاء آموزشی دانشگاه به این شرح :

جلد دوم کتاب الکتریسته تألیف آقای گویا

اپیدمیولوژی تألیف آقای دکتر اشراقی

ترمبوزهای شریانی تألیف آقای دکتر خادم ثامنی .

فعالیت های تربیت بدنی و امور فوق برنامه

۱ - اجرای برنامه های رسمی ورزش دانشجویان .

۲ - اجرای مسابقات ورزشی بین دانشجویان دانشکده های مختلف در رشته های مختلف

ورزشی .

۳ - دعوت از دانشجویان ورزشکار دانشگاه تهران و انجام مسابقه فوتبال با دانشجویان

دانشگاه مشهد .

۴ - اعزام تیم دانشجویان مشهد به دانشگاه تهران برای انجام مسابقه متقابل .

۵ - اجرای امور فوق برنامه مانند مسافرت های دسته جمعی دانشجویان .

برنامه عملیات از یکم آذرماه ۴۷ تا آخر اسفند ۴۷ عبارت خواهد بود :

ج - امور آموزشی

افتتاح آموزشگاه عالی پرستاری - آموزشگاه بهیاری - تأسیس دبیرستان منضم بدانشگاه

و تأسیس کلاسهای شبانه - تکمیل کادر آموزشی بوسیله استخدام از اعتبار طرح و اعتبار

دانشگاه .

۲ - دانشگاه اصفهان

درپیشرفت و تکمیل دانشگاه اصفهان نیز از طرف سازمان برنامه اهتمامی بلیغ می شود.

بدین گونه :

فعالیت‌های آموزشی :

در سال تحصیلی ۴۶ - ۴۷ تعداد دانشجویان دانشگاه اصفهان ۳۰۰۰ نفر بوده که در آخر سال ۱۸۶ نفر آنان در رشته‌های زیر فارغ‌التحصیل شده‌اند :

۶۸ نفر	در رشته پزشکی
۲۹	در رشته‌های ادبیات و علوم انسانی
۱۷	در رشته علوم
۲۹	در رشته‌های علوم وابسته به پزشکی
۲۵	آموزشگاه بهیاری

(دانشکده علوم و دانشکده علوم دارویی بعثت جدیداً تأسیس بودن فارغ‌التحصیل نداشته‌اند) .

در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸ تعداد دانشجویان دانشگاه ۳۴۲۸ نفر است که تعداد ۷۱۶ نفر آنان بشرح زیر آخرین سال تحصیلی خود را می‌گذرانند :

۸۳ نفر	در رشته پزشکی
۴۶۹	در رشته‌های ادبیات و علوم انسانی
۱۱۸	در رشته‌های علوم
۲۱	در رشته‌های وابسته به پزشکی
۲۵	در رشته بهیاری

(در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸ اولین درجه آموزشگاه شبانه روزی پرستاری دانشگاه اصفهان از محل اعتبارات طرح مصوب سازمان برنامه با تعداد ۳۰ نفر دانشجو شروع بآموزش نموده است) .

از نظر تغییر در کیفیت آموزش و اجرای منشور انقلاب آموزشی سیستم دپارتمانی بر قرار شده و آموزش رشته‌های مشترك دانشگاهی بعهد دپارتمانها واگذار گردیده است .

تعداد کادر آموزشی که در سال ۴۵ - ۴۶ برابر ۱۲۴ نفر بوده در سال تحصیلی ۴۶ - ۴۷ به ۱۶۴ نفر و در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸ به ۲۲۹ نفر افزایش یافته است که از این عده ۵۶ نفر مدرسین طرح می‌باشد .

۲- برای رفاه دانشجویان :

ظرفیت خوابگاههای دانشجویی که در سال تحصیلی ۴۶ - ۴۷ حدود ۱۲۰ نفر بوده در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸ به ۲۰۰ نفر افزایش یافته و يك خوابگاه جداگانه برای دختران دانشجو نیز اضافه شده است .

- در سال تحصیلی ۴۶ - ۴۷ روزانه حدود ۸۰۰ غذای ارزان قیمت بدانشجویان داده شده و از اول دیماه ۴۷ با گشایش کافه تریای جدید روزانه تا حدود ۴۰۰۰ غذای ارزان قیمت بدانشجویان داده خواهد شد .

- از نظر کمک دانشجویی در سال تحصیلی ۴۶ - ۴۷ تعداد ۱۲۰ دانشجو ماهانه هریک

۱۰۰۰ ریال دریافت داشته‌اند و در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۸ جمعی ۳۰۰ نفر دانشجویان دریافت حق‌التدریس در دبیرستانها تدریس میکنند و تعداد ۱۵۰ نفر در قسمتهای مختلف دانشگاه بکار گمارده شده‌اند که هریک ماهانه مبلغ ۱۰۰۰ ریال کمک دریافت مینمایند .

در جهت فعالیتهای فوق برنامه بامور ورزشی و هنری دانشجویان توجه فوق‌العاده مبذول گردیده همه روزه نیم‌ساعت برنامه رادیویی بدانشگاه اختصاص داده شده و دانشجویان در این برنامه شرکت مینمایند .

۳ - فعالیت های درمانی

از ابتدای آذرماه ۱۳۴۶ تا اول آذرماه ۴۷ جمعی ۷۵۲۱ نفر بیمار بستری در بیمارستانهای وابسته درمان شده‌اند و تعداد ۹۲۷ ، ۱۷۲ نفر بیمار سرپائی از دستور و درمان رایگان استفاده نموده‌اند .

مرگ گ پنج استاد :

بهزاد بهشت نقش هستی و حیات

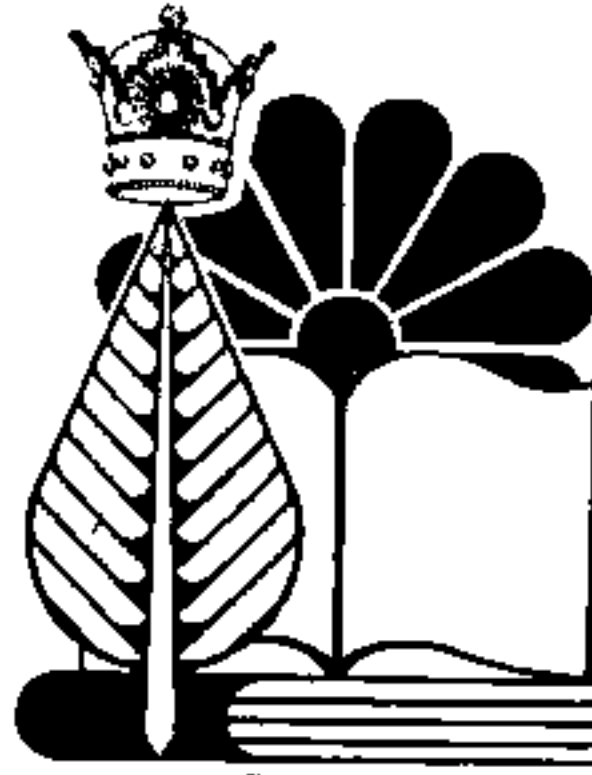
مسرور ز رنج زندگی یافت نجات

شد مرگ سه استاد دیگر تاریخ

« دردا ز رهی و پورداود و فرات »

۱۳۴۷

محمد ابراهیم دانشی - کرمان



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

داستان‌های دل‌انگیز

ادبیات فارسی

نگارش دکتر زهرا خانلری (کیا)

شماره ۲۲

این مجموعه مشتمل است بر شانزده داستان عشقی لطیف که از مأخذهای معتبر و مشهور گرفته شده و بفارسی روشن و رسا درآمده است بدین شرح :

بکتاش و رابعه (الهی نامه شیخ عطار) - شیخ صنعان (منطق الطیر شیخ عطار)، داستان سیاوش، بهرام گور و لنبک آبکش، بهرام گور و دهقان برزین، بیژن و منیژه، اسکندر و کید هندی، پیدایش شطرنج (شاهنامه فردوسی)، داستان بختیار (بختیار نامه)، خسرو و شیرین، بهرام در گنبد سینه، داستان خیر و شر، (خمسه نظامی)، همای و همایون (خواجوی کرمانی)، یوسف و زلیخا (جامی)، نل و دمن (فیضی دکنی)، داستان نه منظر که داستانی عامیانه و شیرین است و از نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس اقتباس شده.

چنان که ملاحظه می‌فرمایند از این شانزده حکایت چهارده‌تای آن از منظومه‌های معروف گرفته شده و به نثری فصیح درآمده و در ضمن جای جای اشعار اصلی به مناسبت یاد شده که پیکره داستان را بمنزلت استخوان استواری و قوام می‌بخشد.

شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی و عطار و یوسف و زلیخا جامی را غالباً خوانده‌اند و می‌دانند اما همای و همایون خواجوی کرمانی و نل و دمن فیضی دکنی کمتر به دسترس است و انصافاً اشعار این هر دو منظومه بسیار لطیف و مؤثر است. مثلاً فیضی دکنی در توصیف «دمن»، چنین داد سخن می‌دهد :

چشمش به نگام جادوانه صد بتکده را نگارخانه
 شیرین ، نمکین ، تکلم او شیرین تر از آن تبسم او
 جز آینه کس نسوده دستش جز سرمه ندیده چشم مستش
 و همای و همایون به بحر متقارب است :
 چگوئی ز راه دراز آمدم برو باز شوکز تو باز آمدم
 مگوکز تودل برنشاید گرفت به یكددل دودلبرنشاید گرفت

این نکته نیز یاد شود که این مجموعه مصور است . تصاویری استادانه و کاغذ و چاپی مرغوب .

مقدمه‌ای که دکتر پرویز خانلری بر این کتاب نوشته چندان مستدل و بدیع است که دریغ است در مجلهٔ یغما تجدید چاپ نشود چون مبحثی است جالب .
 باری کتاب داستان‌های دل‌انگیز مجموعه‌ای است لطیف و دقیق و خوش ترکیب و خواندنی و نگاه داشتنی . و اثری است بی‌تظیر از بانوان این عصر .

مسافرت در ارمنستان و ایران

شماره ۲۹ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

ترجمهٔ علیقلی اعتماد مقدم

نویسندهٔ کتاب P. AM. Jaubert فرانسوی است که با شوقی وافر زبان‌های فارسی و ترکی و عربی را در پاریس آموخته و در قاهره به مترجمی سپاه فرانسه زیر فرماندهی ناپلئون بناپارت برگزیده شده است .

در سال ۱۸۵۳ میلادی که ناپلئون به مقام امپراطوری فرانسه رسید ژوبر را مأموریت می‌دهد که به ایران مسافرت کند و زمینهٔ مناسبات سیاسی دو کشور را فراهم آورد . ژوبر از راه ترکیه عازم ایران می‌شود . گرفتاری او در ترکیه و افتادنش در سیاه چال زندان ارك بایزید از داستان‌های ملال‌انگیز است . با اهتمام دربار ایران ژوبر از سیاه چال نجات می‌یابد و از ارمنستان می‌گذرد و بایران می‌رسد .

نخستین برخورد او در شهر خوی با حسین خان فرماندار آن شهر است . حسین خان باو می‌گوید :

و در این سرزمین مهمان نواز همهٔ رنج‌ها و بدی‌هایی را که پیش مردمانی آدم‌کش دیده‌ای فراموش کن . شما در میان ما خود را در میهن تازه‌ای می‌یابید ، هر کس را که ببینید از برادران شما هستند . این ابراندوه و این رنگ پریدگی که ما را غمناک می‌کند از پیشانی خود دور کن . آن شادی را که مناسب سن و سالت هست طلب کن و نیروئی را که از دست داده‌ای دوباره بدست بیاور . هر چه می‌خواهی بکن چون همهٔ اینجا مال خودت است . دربارهٔ

ما هیچگونه خودت را ناراحت مکن آنچه میان خودتان است همان را دنبال کن. ما هرگز ناراحت نمی شویم و با این ترتیب حس می کنیم که شما ما را دوست خود می شمارید... (۱)

ژوبر از خوی به تبریز وارد بیل می رود. ملاقات و گفتگوی وی با عباس میرزا ولی عهد از فصول جالب سفرنامه اوست. (۲) از شهرهای اردبیل، خلخال، زنجان، سلطانیه، درء ابهر، خرم دره عبور می کند و به قزوین می رسد. محمدعلی میرزا دولتشاه پسر بزرگ فتحعلی شاه و رقیب برادر کوچکتر از خودش عباس میرزا ولی عهد، فرمانروای قزوین است و از ژوبر پذیرایی شاهانه می کند. وصف کاخ و بزم دولتشاه و دختران رقصنده و اشعار حافظ که خوانده شده و خوی مجلسیان نیز از قسمت های شیرین کتاب است. (۳)

از آن پس ژوبر ورود به طهران و باریافتن در پیشگاه شاه ایران را به تفصیل می گوید. در پایان فصل سی و نهم خروج خود را از مرز ایران بدین عبارت بیان می کند: (۴)

« هنگامی که از ایران می خواستم بیرون بروم حس سپاسگزاری شدیدی نسبت باین همه کسانی که ترکشان می کردم بمن دست داد. علاوه بر این که از جدا شدن آنان افسوس می خورم فکر آینده و ناراحتی هایی که باید در حین عبور از ترکیه متحمل شوم برنگرانم می افزود...»

این سفرنامه در ۴۵ فصل تدوین شده و مؤلف با کمال بی نظری و بی غرضی آنچه دیده است آینده وار می نمایاند و خبرهایی دقیق از هر روی و از هر باب به خواننده می دهد و میزانی است در سنجش اخلاق ترک ها و ایرانی ها که در آن دوره سخت باهم دشمنی داشته اند.

فهرست مطالب متنوع این سفرنامه ارجمند را بر شمردن دشوار است. در آخر کتاب دو رساله است درباره گیلان و مازندران. نقشه ای نسبت به بزرگ هم از مؤلف کتاب ضمیمه است چند قطعه نقاشی قلمی هم از اشخاص و ابنیه ایران دارد که گویا مؤلف ترسیم کرده و از آن جمله است گنبد سلطانیه، زن کردی، رقصه، سپاهی ایرانی و غیره.

این کتاب بیش از چهارصد صفحه به قطع مجله یغماست با کاغذ و چاپ خوب و با تصاویر و نقشه و تجلید به بهای بیست و پنج تومان، و چون یک هزار و پانصد نسخه بیش چاپ نشده، تصور می رود علاقمندان زودتر باید تهیه فرمایند.

خدمتی که مجله یغما می تواند درباره مشترکان خود تعهد کند این است که هر کتابی را که معرفی می کنیم و می پسندند، اطلاع دهند تا خریداری کنیم و برایشان بفرستیم.

-
- ۱- ص ۱۱۸ کتاب- چه شخص شریف و مرد بزرگواری بوده است این حسین خان که از گفتار و رفتار خود ایرانیان را افتخاری جاودانی بخشیده است. (مجله یغما)
 - ۲- فصل نوزدهم و این فصل در یکی از شماره های مجله نقل می شود. با تصویر بی نظیر عباس میرزا در هجده سالگی.
 - ۳- فصل ۲۳
 - ۴- صفحه ۲۷۴

احتجاجات و سوالات توضیحات

اصغر دستمالچی - دانشکده حقوق - طهران:

شعر پر مغز و جزیل «عبله» سروده استاد محیط طباطبائی را بارها خواندم و لذتها بردم، لکن مفهوم دومصراع از آن ابیات نغز را نفهمیدم. استدعاست که سراینده محترم درباره آنها توضیح بفرمایند:

... دیر یاسین به آل یاسین باد!

... قهرمان نبرد حطین باد!

با تقدیم احترام - اصغر دستمالچی

جواب از استاد محیط طباطبائی

۱- دیر یاسین و آل یاسین

«دیر یاسین» نام قریه‌ای از فلسطین است که بر سر راه یا فالق‌قدس قرار دارد. این‌ده در نقشه تقسیم فلسطین، مشرف بر راهی بود که کاروانهای نظامی یهودی بایستی از آن بگذرند و به قدس برسند.

برای ایجاد رعب در مردم منطقه و وادار ساختن آنان به فرار از محل به خارج فلسطین بنگورین دستور داد دسته ارگون از یهودیان مسلح شبانه پیر و کودک و مرد و زن این ده را قتل عام بکنند. تتمه حقیقت مطلب را از زبان نویسنده شرح حال بنگورین در مجموعه دلاوران جنگجوی یهود بشنوید:

«آنچه در دیر یاسین روداد بدتر بود (از حادثه خونین یافا که یهودیان بر مسلمانان تاختند، ... در موقعی که هاگانا میکوشید راه تل‌ابیب به بیت‌المقدس را باز کند ارگون به (بنگورین) پیشنهاد کرد که او را مسئول عملیات ده عرب نشین دیر یاسین سازد.

ارگون وقتی دیر یاسین را پس از عملیات شبانه خود ترک میکرد دوستان و پنجاه و چهار مرد و زن و کودک مسلمان را به قتل رسانیده بود ...»

در پی این حادثه بنگورین با عجله پیامی محبت‌آمیز برای ملک عبدالله پادشاه ماوراء اردن فرستاد و مسئولیت این جریمه را تکذیب کرد.

این حادثه وحشت‌انگیز اعراب فلسطین را همه‌جا از بیم هلاکت دسته‌جمعی فراری ساخت و یهود بر اراضی آنها چیره شدند و بدین ترتیب مسأله‌ای به صورت مسأله آوارگان فلسطین درآمد که بیش از چند صد هزار فلسطینی را در کشورهای دیگر آواره و سرگردان ساخت.

واقعه دیر یاسین در تاریخ دولت نو بنیاد اسرائیل از نظر وجدان انسانی و عالمی اثر بسیار نامطلوبی بجا گذارد، اثری که هیچ فرد صاحب‌دلی نمیتواند آن را نادیده و یا فراموش

شده بنگرد. اما از نظر خود اسرائیلیها مظهر دلاوری سران قوم محسوب میشود چنانکه رابرت سان چون آن را در صفحه ۹۷ از دلاوران جنگجوی یهود در ذیل ترجمه بنگورین از زبردستیهای سیاسی و نظامی او شمرده است.

اما آل یاسین مرکب از دو کلمه آل و یاسین است. «یاسین» و یا «یس» در تعبیر و تفسیر بزرگان شیعه از قرآن مجید، یکی از نامهای حضرت رسول محسوب میشود و با آل یاسین آیه ۱۳۰ از سوره ۳۷ و الصافات که مدلول دیگری دارد یکی نیست.

غرض شاعر در بیت مورد سؤال این است که حادثه خونین قریه دیر یاسین، بحق آل محمد! همواره یادگار جنایت و شقاوت مرتکبین آن در تاریخ ایام بماند و فراموش نشود.

۲ = نبرد حطین

حطین بروزن بهدین نام قریه‌ای در سر راه عکابه طبریه از شهرهای فلسطین است که تا طبریه دوفرسخ فاصله دارد. هشتصدسال پیش صلاح‌الدین یوسف ایوبی کرد ایرانی در این محل با غالب امراء سران و سرداران صلیبی که با سپاهیان مجهزی جهت جلوگیری او در نزدیک دریاچه طبریه گردآمده بودند نبرد عظیمی داشت که در آن شکست برایشان وارد آمد گروهی به اسارت افتادند وعده‌ای کشته شدند و راه برای پیشرفت به سوی جنوب فلسطین و فتح بیت المقدس گشوده شد.

عماد کاتب اصفهانی صاحب دیوان رسایل فارسی و عربی صلاح‌الدین که مورخ بزرگ جنگهای او و شاعر توانایی بوده است صلاح‌الدین را پس از نبرد حطین و این فتح بزرگ به قصیده غرائی ستوده که در این بیت از آن قصیده نام حطین وارد است:

یا یوم حطین و الابطال عابسة و بالعجاجة وجه الشمس قد عبسا
دای روز نبرد حطین که در آن چهره دلاوران فرو گرفته و روی آفتاب هم به گرد و غبار پوشیده و عبوس بود،

در بیت مورد سؤال، شاعر آرزوی ظهور صلاح‌الدین یوسف جدیدی از مسلمانان جهان برای نجات فلسطین و رهائی بیت المقدس کرد. تا در نبردی پیروزی نظیر روز حطین را تکرار کند. با تجدید احترام

چند نامه از خوانندگان :

در شماره دی داستانی بنام بی بی بنفشه بچاپ رسید که بسیاری از خوانندگان ستودند و تمجید فرمودند از جمله استادانی دقیق چون : دکتر غلامحسین یوسفی از مشهد - و فریدون توللی از شیراز - و منوچهر بزرگ مهر از تهران ...

سزاوار و بجاست که آقای وجدانی از این اتفاق نظر بزرگان ادب بیالد و از نوشتن دست نکشد.

باید گفت که آقای وجدانی ادبیات فرانسه و انگلیسی را بحد کمال می داند به همان درجه که ادبیات فارسی را، و شخصیتی است مغتنم.

یادی از استاد پورداود

استاد ابراهیم پورداود از مفاخر ادبی ایران بود و دردنیای علم و ادب شهرتی شایسته مقام خود داشت. وی شاعر بود، نویسنده بود، استادی بزرگ بود، محقق بود، ایران دوست بود... همه عمر خود را به مطالعه و تحقیق گذراند، گذشته از فضایل بی شمار، وی نخستین معلمی است که در راه شناختن و شناساندن زبان و ادب باستانی از اوستائی و پهلوی گام نهاد و راهنما و استاد ادب پژوهانی گشت که هم اکنون در این زمینه کار می کنند و از این پس کار خواهند کرد.

مرحوم استاد پورداود در اخلاق و نرم خوئی و ملایمت و نجابت و بی آزاری کم نظیر بود. فروتنی و بردباری، و شرم و آهستگی داشت. تبحر و توغل و استغراق وی در آداب و فرهنگ نیاکان باستانی چندان او را شیفته و مفتون ساخته بود که معتقد بود جمله ها و لغات و کلمات عربی را باید بکلی از زبان و ادب فارسی بیرون ریخت، و تدریس عربی را در مدارس ممنوع ساخت و این عقیده ممتنع گواهی است بر کمال عشق و علاقه وی به کشورش و نیاکانش. استاد پورداود تألیفاتی ارجمند دارد. در این اواخر هم دو داستان از شاهنامه بنام وی انتشار یافت که در مجله ینما مورد انتقاد واقع گشت ولی ظاهراً آن مرحوم خود متصدی و مباشر تصحیح آن داستان ها نبوده و حوصله و حال چنین کارهایی را نداشته است. باری، خواه آن کتاب ها را استاد خود تصحیح کرده باشد، خواه دیگری، و خواه آن انتقادات بجا باشد یا نباشد به هر صورت بردامن کبریای اوستادی چون وی گردی نمی نشیند، اما برای ما نهایت شرمساری است و اکنون از روان پاک وی پوزش می طلبیم.

استاد پورداود چند مقاله در مجله ینما مرقوم فرموده که بسیار دقیق و لطیف است. تصحیح مطبعی را هم خود تعهد فرمودند که بی غلط از چاپ درآمده است. پیکر استاد پورداود را در رشت دفن کردند و چه خوب کردند. رحمة الله علیه.

تصویر استاد پورداود که در مجله راهنمای کتاب چاپ شده یادگاری از وی به ایرج افشار است، و چون بنده هم در خدمت ایرج افشار مکرر بر مکرر به منزل استاد رفته ام مجله ینما را با راهنمای کتاب در این یادگار ارجمند شریک کردم.

۱ - شرح احوال استاد پورداود در شماره اخیر مجله دانشکده ادبیات بتفصیل چاپ شده و شایسته است که جداگانه بصورت رساله ای تجدید طبع شود. در مجله ینما هم مقرر بود آقای دکتر باستانی شرحی بنویسد. دوماه بوعده گذراند و بالاخره هم وفا نکرد؛



رسم یادگار نابینا به دست گرای فاضل در جمله آقای ایرج افشار نقاش شده
تهران ۶۱ فروردین ۱۳۴۵

فهرست مطالب مجلد بیست و یکم مجله یغما

سال ۱۳۴۷

الف

احمدی - احمد :

جزر و مد سیاست و اقتصاد در امپراطوری صفویه

۶۹ - ۲۱ - ۱۸۳ - ۱۳۳

تاریخ و کنکرة تاریخ ۳۹

۴۹۷

باستان - دکتر نصرت الله :

۶۷۲

مادام کوری

۳۳

دفاع دوستی از دوستی

اسلامی ندویشن - دکتر محمدعلی :

بامداد - محمدعلی

۱

آزادی مجسمه

۶۲۱

غزل

۵۷

یادی از حقوق بشر

بیانی (اسلامی) - دکتر شیرین :

۳۱۵

سخنی چند درباره آموزش عالی

۳۰۹ - ۴۲۹

کوروش در روایات شرق

اصفیا - مهندس :

۴۸۷ - ۵۶۵

۱۰۰ - ۱۶۰

برنامه چهارم

پ

افشار - ایرج :

پارسا توپسر کانی

۸۹ - ۱۵۲

گشتی در خاک یزد

۶۲۱

غزل

۲۰۳ - ۲۶۵

پژمان بختیاری - حسین :

۴۴۰

دختر میبدی

۲۹

عاشق ناکام

۴۶۱

سند تاریخی

۲۱۹

ستایش سخن

اقبال - خانم معظمه :

۳۲۴

مهر علی

۲۷۵

گیلاس

۳۶۴

که هست

۵۸۴

دخترک یتیم

ت

امیری فیروز کوهی - سید کریم :

تجربه کار - دکتر نصرت :

۴۲۲

ها ، شنوید

۳۵۱

گودرزیان

۵۲۰

بیاد رهی

تفضلی - مسعوده :

اوحدی یکتا - مجید :

۳۸۰

نکته ای در آموزش

۴۵۱

در رثای مسرور

توللی - فریدون :

۶۴۰

زیان جهل

۱۲۴

برهنه سرمست

امیر بختیار - جمشید :

۱۸۲

کوته آستینان

۱۵۱

ثنای «سنا»

۲۴۳

تب تردید

ب

۳۰۳

چو آید از در گرما به

باستانی پاریزی - دکتر محمد ابراهیم :

۳۶۳

آن پنجره بر بند

۴۲۸	عاج تراشیده	ر
۴۷۸	باغ صنوبر	راد - احمد :
۶۷۶	شکوفه نارنج	از سنجاب تقلید نکنید
۳۷۷		
	جمال زاده - سید محمد علی :	راسخ - دکتر شاپور :
۱۲۷-۱۷۶-۲۳۷	فردوسی و شعر او	اهمیت و مقام کشاورزی
۱۲	از معجزات شعر	رسا - دکتر قاسم :
۳۰۴	خردنامه	خوشا
۶۵۵	کتاب شناسی فردوسی	رضا - پروفیسور :
	ح	ادبیات فارسی از دید اهل علم
	حالت - ابوالقاسم :	هدیه نوری
۳۳۹	تلفن	رعدي آدرخشی - دکتر غلامعلی :
۲۳۲	حبیبی - عبدالحی :	شعر معاصر ایران
۶۷۸	بیهقی و افغان شال	۴۸۰-۵۴۸-۶۰۵
	محابس مسعود سعد	رعنا حسینی - کرامت :
	حبیب الہی (نوید) - ابوالقاسم :	کتابی در فن ترسل
۳۸	غزل	دیوان حاجت شیرازی
	۵۸۸	۲۰۹
	حقیقت - عبدالرفیع :	س
۹۶	حمام پهنه سمنان	سپنتا - عبدالحسین :
۶۴۶	کلك هنر	بیاد رابرت کندی
۶۴	حمیدی - دکتر مهدی :	۱۹۳
۵۵۶	معنای عمر	سعادت نوری - حسین :
	خ	رجال دوره قاجاریه
	دکتر خانلری - پرویز :	۸۴
۶۷۴	نامه ای ادبی	ش
	خدیوی - پرویز :	شادمان - مرحوم دکتر سید فخرالدین :
۵۶۳	راز هستی	شناخت ملل
	خلیلی - خلیل الله :	۱۱۸-۲۹۹ -
۴۳۴	یادبهار وطن و جوانی	۳۵۶ - ۴۲۵
	د	شریفی - محمد علی :
	دانا سرشت - اکبر :	شمسا - حسین :
۵۹۴	تضمین	و اذن فی الناس بالحج
	دانشی - محمد ابرهیم	۹۸
	مرگ استادها	عاقلان
۷۱۴	دبیر سیاقی - دکتر محمد :	۳۶۸
	نقش آدم و حوا	شهیدی - دکتر سید جعفر :
۳۲		چند هفته در کشور اردن
		۱۴۱-۱۹۴ - ۲۴۴
		۳۲۵-۳۶۹-۴۳۶-۴۹۲-۶۲۴

ص

صدقی - محمد عثمان خان :

تاکتاب گل باز است

صدیقی - زبیده :

باز ...

صناعی - دکتر محمود :

روان شناسی اجتماعی

صهبا - ابراهیم :

خانه ما نوس

دو دریا

آشیانه خویش

طاهر - غلامرضا :

توضیح چند لغت

ع

علی آبادی - دکتر محمد حسین :

چشمه

علوی - بناغلی :

شمع خاموش

ف

فرزانه - محسن :

اسناد تاریخی

فقیه - مسعود :

مفاخر ملی

فکرت - آصف :

در دثای رهی معیری

ق

قائم مقامی دکتر جها نگیر :

دو نامه تاریخی

قدسی - منوچهر :

دوبیتی

ک

کاسمی - دکتر نصره الله :

۴۴۳ گل مژه ۱۲۵

۶۱۰ برف

۱۵۹ کشاورز - علی اصغر :

۴۳۹ عمر بن الخطاب

۶۶۱ کیوان - مجتبی :

۲۵۴ شاعر بیمار

گ

۴۸

۲۳۶ گلچین معانی - احمد :

۴۲۷ نسخه احوال ۶۷۵

م

محبوبی اردکانی - حسین :

۶۷۶ - ۲۸۳ - ۴۹ سواد قرارداد استخدام کرزیزا طریشی ۲۵۱

۳۶۵ دکتر کلوک

پیشنهاد کنت برای آوردن آب

۵۶۴ لار به تهران ۵۷۷

محیط طباطبائی - سید محمد :

۵۱۹ زبان زنده ۱۶۹

تأثیر اسلام در ادبیات فارسی ۴۷۱ - ۵۵۷

۵۷۲ عبله

محقق - دکتر مهدی :

۳۳۸ - ۳۸۶ - ۴۵۸ خاک نیشابور ۳۲۱

مسعود سعد سلمان :

۹۴ بهار ۶۵۹

مصطفوی - سید محمد تقی :

۵۱۹ کتیبه برج مهماندوست ۵۷۰

مصفا - دکتر مظاهر :

۳۸۱ آرامگاه صائب

۶۹۲ معیری - محمد علی :

۴۶ مرد بزرگ جهان شیع ۵۲۵

۵۲۸ یادی از رهی که زیادهای نمیرود

۹	تابعه	معینیان - دکتر علی اصغر :
۱۱	حرزجان	شارلوت کورده قاتل مارا
	ی	۲۷۷- ۳۳۳- ۳۸۷
	یغمائی - اقبال :	مینوی - مجتبی :
۴۴۴ - ۵۱۰ - ۵۸۵	شرح احوال احمد راد	نامہ
۶۱۴	امیر نظام گروسی	مهدوی دامغانی - دکتر احمد :
	یغمائی - حبیب :	ماخذ ابیات عربی مرزبان نامہ
۶۷	شاعر سیاستمدار	ن
۱۱۳	متن اصلی شاهنامہ	ناعم - ابراهیم :
۱۷۵	معلم	اکسیر
۲۱۳	گردش نوروز	غم
۲۹۳	تأسیس فرهنگستان	نجاتی - رحمت اللہ :
۳۲۳	پیغامبر	برج مہماندوست دامغان
۴۱۵	آغاز پانزدہمین قرن بعثت	و
۴۵۲	صدرالاشراف	واجد - استاد محمد جعفر :
۵۷۴	ابوالحسن فروغی	مثلثات سعدی ۶۳۶ - ۳۳۰ - ۲۶۰
۶۳۳	نیما یوشیج	وجدانی - عبدالحسین :
۶۴۷	ینما گران بی انصاف	خسرو
۶۹۶	سال نو	بی بی بنفشہ
۷۰۶	سید اشرف الدین گیلانی	سروناز
	یوسفی - دکتر غلامحسین :	ھ
۵۹۹	سخن ران ، سخن رانی	ہمایی - جلال الدین :

فهرست کتاب های معرفی شده

داستان فریدون از شاهنامه	شادروان پور داود	۵۴ - ۱۰۷
مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله	کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی	۱۰۱
انتشارات دانشگاه تبریز	دکتر خیام پور	۱۶۷
فرهنگ لغات ادبی	دکتر ادیب طوسی	۱۶۷
افسانه و افسون	م . دیده ور	۱۶۸
آنتی گون	ترجمه اقدس یغمائی	۱۶۸
سالنامه کشور ایران	محمد رضا میرزا زمانی	۱۶۸
رسوم دارالخلافه	ترجمه محمد رضا شفیعی	۲۲۰
خاتون هفت قلعه	دکتر باستانی پاریزی	۲۲۱
آسیای هفت سنگ	دکتر باستانی پاریزی	۲۲۲
دیوان طالب آملی	تصحیح طاهری شهاب	۲۲۳
سفینه فرخ	محمود فرخ	۲۲۳
شهر آشوب	احمد گلچین معانی	۲۲۴
تاریخ ایران	مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله)	۲۲۴
ارمغان انجمن ادبی تبریز	اشعار جمعی از شاعران تبریز	۲۲۴
نامه اهل خراسان	دکتر غلامحسین یوسفی	۲۸۱
تاریخ بیداری ایرانیان	مرحوم ناظم الاسلام کرمانی	۲۸۲
زین الاخبار	تصحیح عبدالحی حبیبی	۳۴۰
زبان شناسی و زبان فارسی	دکتر پرویز ناتل خانلری	۴۶۱
قصص قرآن مجید	ابوبکر عتیق نیشابوری	۴۶۳
واپسین وداع	علی اکبر افسر یغمائی	۴۶۵
ارزش علمی تاریخ مشیرالدوله	نصرالله نیک بین	۴۶۵
دیوان صوفی مازندرانی	تصحیح طاهری شهاب	۴۶۵
شاهان شاعر	ابوالقاسم حالت	۴۶۵
با اوست حدیث من	دکتر مظاهر مصفا	۴۶۵
مفتاح النجات	تصحیح دکتر علی فاضل	۵۲۱
المناجات الالهیات	منسوب به امام علی (ع)	۵۳۰
تحلیل اشعار ناصر خسرو	دکتر مهدی محقق	۵۳۱
کتاب شناسی فردوسی	ایرج افشار	۵۱۵
داستان های دل انگیز فارسی	دکتر زهرا خانلری	۷۱۵
مسافرت در ارمنستان و ایران	ترجمه علینقی مقدم	۷۱۶

فهرست تصاویر و اسناد

۲۶۵ - ۲۷۱	درخاک یزد	۱۳	والتر بسترمان
۳۳۸ - ۳۸۶	نامه‌های تاریخی	۸۴	قو و ماهی و خرچنگ
۳۸۳	آرامگاه صائب	۵۸	شاهنشاه آریامهر
۳۹۵	محمود ذکائی	۶۶	عبدالرحمن پثواک
۴۲۷ - ۴۱۹	حسینیه ارشاد	۱۷ - ۱۰	چنار امامزاده شاه‌میر حمزه
۴۴۰	کتیبه مزار	۱۰۱	مهندس اصفیا
۴۴۲ - ۴۷۳	برج مهماندوست دامغان	۱۱۸	سید فخرالدین شادمان
۴۷۳	محیط طباطبائی	۱۴۲	نقشه کشور اردن
۴۷۹	فریدون توللی، و خانم و دخترش	۱۴۵	شهر عمان پایتخت کشور اردن
۴۸۳	مرحوم ادیب الممالک	۱۴۷	تعمیرگاه مسیح
۵۱۸ - ۵۲۸	رهی معیری	۱۵۲ - ۱۵۳	مروست
۵۷۶	ابوالحسن خان فروغی	۱۵۵	میمند
۶۰۵	دهخدا	۱۵۶	کهنوکرا
۶۰۸	عارف قزوینی	۱۹۵ - ۲۰۰	تصاویری از کشور اردن
۶۱۵	سید اشرف‌الدین	۲۰۳ - ۲۰۸	درخاک یزد
۶۳۳	امیر نظام گروسی	۲۱۰	صفحه‌ای از کتاب
	نیما	۲۲۱	نامه
۶۸۴	محابس مسعود سعدسلیمان	۲۴۵	مسجد اقصی
۶۷۸	مادام کوری	۲۵۶	صفحه‌ای از کتاب صفائی
۷۲۱	مرحوم پورداد		

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۷

جهان سوم و پدیده کم‌رشدی از: ایولکست

ترجمه: منیر جزئی (مهران)

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از: پتر بلاو

ترجمه: محمد علی طوسی

۶۰

اصول برنامه‌گذاری رشد اقتصادی از: تین برگن

ترجمه: امیر حسین جهان‌نگلو

۶۱

منابع آمارهای جمعیتی در ایران از: مهدی امانی

* * * * *

فهرست مقالات فارسی در زمینه علوم اجتماعی.

از: گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

تحول دانشگاهها در غرب.

ترجمه: دکتر ناصر موفقیان

مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشی‌ها

مجله یادگار

درمیان مجلاتی که در نیم قرن اخیر در ایران به چاپ میرسید، مجله یادگار مرحوم اقبال آشتیانی که زیر نظر عده از دانشمندان و نویسندگان بزرگ نظیر علامه قزوینی، دکتر قاسم غنی، عبدالحسین نوائی اداره می شد شامل مطالب ارزنده و مقالات جالبی است که در موضوع های مختلف ادبی، علمی تاریخی، جغرافیائی، سیاسی، هنری و صدها مطالب دیگر در مورد معرفی رجال سیاسی آثار تاریخی و تحقیقاتی در مورد کتب خطی، و رجال گمنام و آثار قدما مسائل و مقالاتی در معرفی ایلات و عشایر یادداشت های تاریخی زمان قاجاریه همراه با تصاویر و نمونه خطوط سلاطین، مشاهیر شعرا، خطاطان و همچنین مقالات جالبی از خاورشناسان و مستشرقین در آداب، وعادات تمدن فرهنگ ایران و صدها موضوع دیگر که عموماً مورد استناد و مراجعه اهل مطالعه و کتابخانه داران میباشد.

بعلت اهمیتی که طبقه روشن فکر و محقق برای این مجله قائل هستند نسخه های چاپ اول آن فوق العاده کمیاب و گران قیمت شده بود

کتاب فروشی خیام

اقدام بتجدید طبع آن کرده دوره پنج ساله آنرا در پنج جلد با کاغذ اعلا و جلد طلاکوب در ۴ هزار صفحه چاپ و در دسترس علاقه مندان قرار داده است. قیمت دوره پنج جلد دویست تومان.

خیابان شاه اباد کتابفروشی خیام تلفن ۳۰۰۶۹



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹-۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی

شیراز ، ، ، سرای زند

اهواز ، ، ، فلکه ۲۴ متری

رشت ، ، ، خیابان شاه

آقای هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

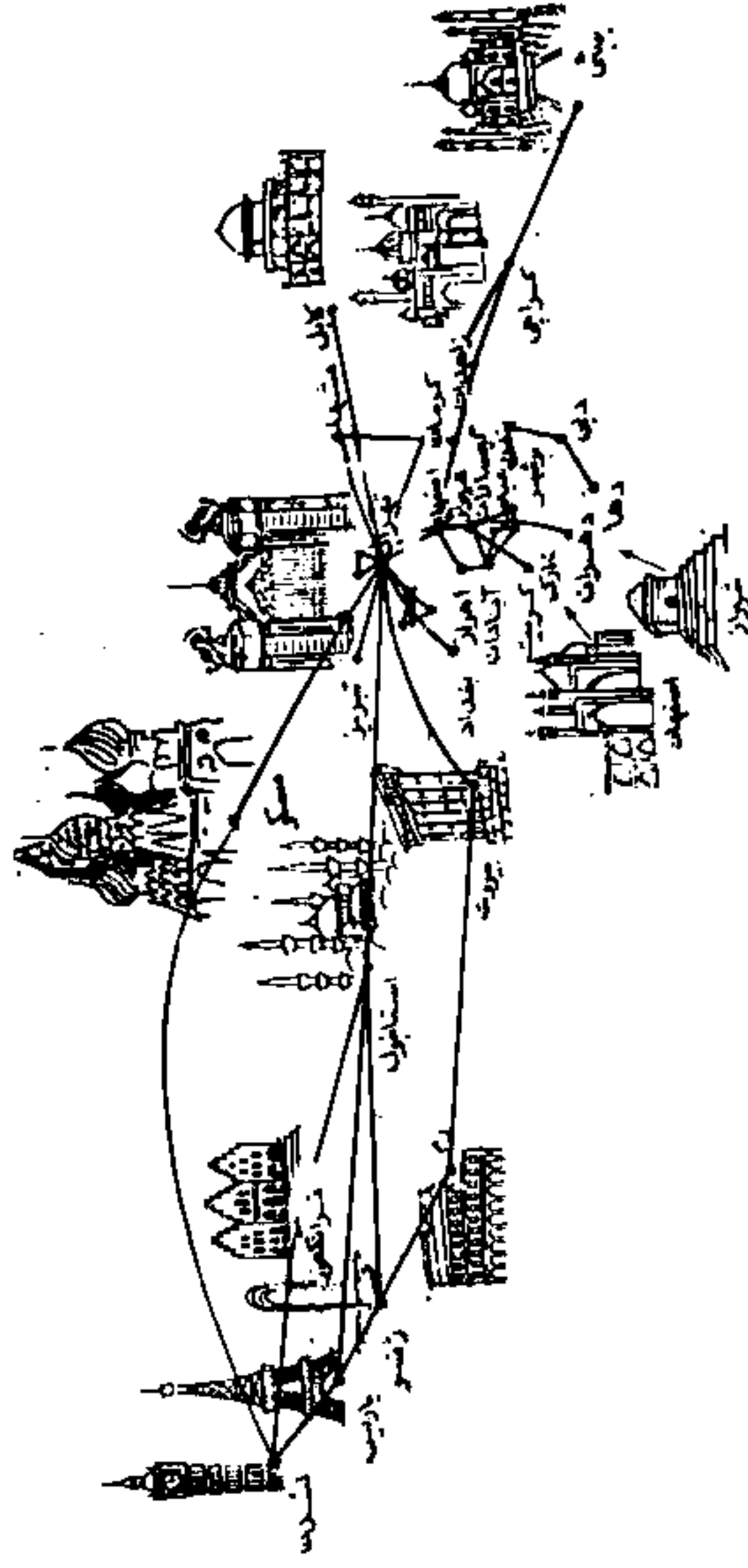
لطف الله کمالی ، ، ، ۶۱۳۲۳۲

رستم خردی ، ، ، ۶۰۲۹۹

باز هم پروازهای بین‌المللی هواپیمائی
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
از آلمان، اسفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنند



هواپیمائی ملی ایران - تهران



۱۲ / ۳۲

ساعت پرواز دوزخ

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی